



ای برادر عزیزم در این مختار
 پرمان خود بن قلم سگوت
 مایمان در بر در این مختار
 جگر در شمع می لایموت
 میرسد در این مختار
 سالمانه از این مختار
 ایما از این مختار
 میدم بر این مختار
 زرق از این مختار
 به کس از این مختار

تقریر علم و محتاج طالب علم
 مریض علم و جگر علم نیست در این مختار
 از این مختار
 منور لب در این مختار
 دیگر شنبه و شکر مع عین علم
 بر فقه نامه علم زرد زرد
 به مطالعه شب تا سحر خواندن
 دقایق کلمات مع این مختار

شماره

۲۸۷

صورت

۹۱ ق خ
 ۵

نام کتاب
تاریخ ثبت دفتر
شماره عمومی
شماره خصوصی

وقف از مرصوم مصباح النعم الهادي
۱۲۸۲

برکت یعنی در حق تعالیٰ بر غیر او خواہ نفس منکس باشد و خواہ لایزال باشد و نیز از دیگر
وجہ و در حق تعالیٰ خواہ از امور باقیہ لغو شدہ باشد از بہت و حور و نور
و رضوان و غیر انہما چنانکہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرماید کہ **اَللّٰهُ حَاقٌّ**
عَلٰی اَهْلِ الْاٰخِرَةِ وَ الْاٰخِرَةُ حَاقٌّ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْيَا وَ هُمَا
حَاقٌّ اَمَّا اَهْلُ الدُّنْيَا و چنانکہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام فرماید
کہ جہاد است بینکُم از آنکہ حق تعالیٰ در طبع بہت علیہ از اہل الدنیا و جہاد است
میکند و در ذکر اللہ در ہمہ حالات خواہ در بیماری و خواہ در شکر و خواہ در غمی
و خواہ در نشستن و خواہ در راه رفتن و خواہ در سجود و خواہ در غیر ان چنانچہ
در صفات مؤمنان واقع شد است **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا**
وَقُعُودًا وَ اَعْلٰی جُوهًا و بر وفا بعبادت کردن خواہ با خلق و خواہ
با خدا چنانکہ در روز است بر یک حق تعالیٰ کہ از غیر دور دارد
شما نیستیم ہمہ فرار کردند و ہمہ نمودند کہ فرار کردند و بفرار کردند
و دور کا غیب این پس چون بر نالند و بطلبیم حضرت نبی شدہ و بکہ و نہی
ظلم و محبت کہ در ان نعمہ و ان فرار از ان شکر کردند حق تعالیٰ انبیا را فرستاد کہ
انعمہ دان فرار را بیا و ایشان بودند و بغیر خدا ای تعالیٰ چیز را عبادت
و شکر بناور خواہ شکر چنانکہ بتیتر و غیران و خواہ شکر چنانکہ
حب دنیا و دل دزدن و فرزند ہر ہر نفسی است از آن کہ چنانکہ فرماید
اَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اللّٰهَ هَوٰیہٗ و ان جان ہمہ است و در
فرار از ان بکمال میکنند ہر کہ و فایان ہمہ نمودہ باشند از خود جدا
مرد

مرا کہ و اللہ بعبادت کرد و خولہ بود کہ قال **اَوْفِ بِعَهْدِکُمْ اَوْفِ**
بِعَهْدِکُمْ یعنی شواہد بعبادت و امانت کنید، من وفا بعبادت
و وفا بایمان و وفا از ان کہ بفرمود یعنی مقرب بودن از ما سر ہمہ و ہمہ چیز
تعلق و وابستہ داشتن ہر ہمہ عرق است سدا رہ است و بفرمود یعنی
جستار و داشتن بخت است و بفرمود بودن از غیر او چنانکہ حق تعالیٰ بفرمود رسالت
بناہ صحت بفرماید ہر یک ہمہ سر و بنا بخت نہ فرماید و چنانکہ حضرت رسول
صفر سرور خداوند بفرمود مرا کہ منہ دار تا ذکر کنیم و ذکر در بر دار تا شکر
تر کنیم و بفرمود یعنی از خود فانی بودن و یکی بانی شدن با بیعت و ہمسری ہر
خود را در جنب ہستی حق و عظمت حق بجز کردن تا بصلوات حق منصف شود
و انصاف بصلوات اللہ و تکلف بصدق اللہ و امانت بصدق حق
بعضی اکابر چنین گفته اند کہ التصدق صدق التوبہ الا اللہ یعنی تصدق
از روی رتہ و حقیقہ دل خود را توبہ و قبول داشتن است حق سبحانہ و تعالیٰ
و بعضی دیگر گفته اند کہ التصدق بصدق اللہ و مدد توبہ اتقوی یعنی تصدق
تلاک از روی و خواہش کفایت است و مدد است بر برین کار از حق تعالیٰ
رضای سبحانہ و بعضی گفته اند کہ التصدق من لا یخالف ظاہر
احکام الشریعہ و یطالع باطنہ بحقایق الحقیقہ
لا یكون له شیء ولا یدخو شیئاً لشیء ولا یسئل
عمر الضمیر شیئاً من الاشیاء یعنی ضرورت است
و مخالف نباشد از روی ظہر حقایق حقیقت و نباشد اورا شیء و غیر

منقول است در اربعه علیه السلام که میفرمود: **المؤمن مؤمنان مؤمن**
وفي بشر وطه التي اشتهر لها عليه فلان مع البدين والصدق
والشهادة والصالحين وحسن اولئك رفيقا وذلك
من يشفع ولا شفيع له وذلك من لا يصيبه احوال
الدنيا ولا احوال الآخرة ومؤمن ذلت به قدم و
ذلك كخامة الدرع كيف ما كنهته الريح انكف وذلک
من يصيبه احوال الدنيا واهوال الآخرة وشفيع له
وهو على خير في من برغم است يك ان است وفا کرد و
مرضا ايا بشرط ایان این شر و طیکه شرط کمال ایان بران
در یقین ثابت و زکات و صبر و رضا و تسلیم و غیران از صفات ایان
پس اینمؤمن رفیق است با شیطان و صدیقان و شهادت و صالکان و چه
نیکیست رفیق ایشان و اینمؤمن از جمله ایشان است در شفاعت میکند
در قبایست عوالم را و در شایع شفاعت کثیر تر دارد و این از جمله کسان است
در غیره با و لا احوال دنیا و نه احوال آخرت و یکا کبر ان است در غرض
قدم او در بعضی ایان و در شفا و شفوع چون تره در مع و لا احوال کبر و
میرسد به هر طرف و خواجه دین از جمله ان کسان است در میرسد
با و لا احوال دنیا و لا احوال آخرت و شفاعت کرده میجو و شفاعت نمیند
کرد که را و او بر طریقه خیر است پس این احوال است و غیر این احوال است
که از جبهه طهر کلام و ذکر میگویم دانه بر آنکه جماعت مستند از مردمان
مختص

که مختص از جبهه و خط هر از آنکه علیه السلام و ایشان بسیار کم اند و در روی زمین
و با آنکه کم اند و در ایشان بزرگ است و ایشان ایشان خطم و اینها حق نمیند
بوده از قسم اول باشد و عبارت از عالم ربان است زیرا که این قسم
بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله مختص با آنکه معصومین است علیه السلام و نمیند
بوده از قسم سیم باشد که ان فراموش است زیرا که ایشان موصوفه با آنکه
ایشان اویس و آله و ایشان ایشان بزرگتر از ان است که از جمله هیچ
باشند پس سیم که از قسم دوم اند و متعلم بر سید کاف باشند و عبارت
از شیعه است چنانکه حدیث سخن العبد و شفاعت لمغیرین در کثرت دلالت
صیح دارد و شیعه از قسم است یکا که پیرو آن است بحسب هر تقریر و پس
و یکا که پیرو ایشان است بحسب هر و باطن هر و عبارت از طریقه
و حقیقت شبه چنانکه از حدیث اولی الامر هر هر مؤمن به قسم است
مؤمن محقق و مؤمن غیر متحقق و معلوم است که ملازم مؤمنان یفیه
شیعه اند نه اهل سنت چه اصطلاح آنکه علیه السلام مؤمنان که است
که اقرار بر و از دله امام دوخته است و این اصطلاح علیه السلام
را خلیفه بر خط رسول الله و اند و باز دله فرزند او هر یک وجه از ذکر
بنص امام سابق و قدر و جانشین و خلیفه دله اگر چه بحسب لغت
لفظ مؤمن بر هر مفسر شده و این اصطلاح میجو آ در اینجا مراد
مؤمن اصطلاح است در شیعه شبه چنانکه عبارت حدیث شفعا
دارد شده پس اهل حق از این حکم بر میرود و بنا بر این شیعه

قسم له یا متحقق و یا غیر متحقق شیعیه متحقق که در هر دو قسم است طایفه علیه صوفیه
 و غیره که شیعیه غیر متحقق در هر دو نیستند چنانکه از حدیث ظاهر شد و در الکفیه
 که متحقق در هر دو است صوفیه که از حدیث از این جهت که این حکم بر سنی
 مرطوق است و نیست مانده از اطلاق آن بر شیعیه صادق باشد و شیعیه
 از قرار باطنی شریعت دارد و موصوف بطریق حقیقت است یعنی طایفه
 صوفیه که از فرق شیعیه چه در آن انکار کنند بلکه لعن میکنند و
 بینما بون بعید و اگر کنیم مراد از هر دو در حدیث واقع شد اما
 و نه هر دو طایفه اثنا عشریه است گوئیم مراد این نیست چنانکه بعد از این
 بیان خواهد شد و از این ظاهر است که هر دو از فرق امامیه در قسم له قسمی
 قایم که بعد از علم ایشان در عبادت است از شریعت و کلام و
 و غیر قایم که باطن علم ایشان در عبادت است از طریقت حقیقت
 و ایقان و قول استقامت بگویند و شایع است بگویند متحقق
 و شیعیه و صوفیه عبادت از مؤمن متحقق چه شیعیه و صوفیه در قسم تنفیذ
 بر یک حقیقت واحد که آن شیعیه مجرب است یعنی مؤمن متحقق و قوی
 مجیه در چنین موضع بگویند متحقق از مطلق است چنانکه میفرماید
 الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ
 الَّذِينَ امْنَحَى اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى إِنَّهُمْ هُمُ الْمُتَّقُونَ
 چه شیعیه و صوفیه از بسیارند بلکه مراد از حدیث از طایفه شریعت
 یکم از طرف تریزه موصوف بطریق حقیقت باشند چنانکه در حدیث

این جمله از این خبر که خواهد شد و اگر که در هر دو قسم است و از حدیث
 که شیعیه در این مقام باشد که مؤمن است از حدیث متحقق شیعیه یا غیر متحقق که در حدیث
 امام علیه السلام ظاهر است که مؤمن غیر متحقق غیر مؤمن متحقق است از این جهت
 که مؤمن متحقق است در هر دو از حدیث علیه السلام باشد چنانکه فرموده او مؤمن
 این است که قبله ایمان چه لفظ او در تریزه است و این است در قسم
 غیر متحقق که باشد و حال آنکه مؤمن غیر متحقق منفرد است با آنکه او در هر دو
 نیست بلکه منکر است و غیر او هم نیست چرا که متحقق علیه السلام باشد
 و از وجه دیگر که هر دو از این باشد و فرق دیگر از شیعیه منزه است و
 بر علیه و واقفیه و غیر این هم نیستند چنانکه شیعیه ایشان نام است
 چه در هر دو است که در هر دو است و پس نیست مؤمن متحقق الا طایفه
 صوفیه رضوان الله علیهم و اگر که در هر دو شیعیه ایشان در هر دو است
 و از هر دو و عادات و مذاهب ایشان در هر دو است از هر دو است
 بودن و در حدیث این روشن است چنانکه گوئیم اگر علوم امامیه و هر دو است
 باشد در همین احکام طایفه هر دو است و امر است چه احتیاج بود به حدیث
 بکتمان و پوشیدن آن از غیر این مرتبه و باین شهرت به لفظ در کتمان
 آن نمیکند چنانکه در کتب از حضرت ابوالعباس علیه السلام مروی است که
 اِنَّ اَمْرًا سَرًّا مَسْتُورًا فِي سِرِّ مَقْنَعٍ بِالْمِثْقَالِ مِنْ هَتَكَةٍ
 اَذْكَاهُ اللَّهُ يَفِي اَمْرًا سَرًّا بِرُشْدٍ وَرُبْرِي بِرُشْدٍ هُتَكَةٍ
 و بیان هر کس از اینها را کند ذلیل گویند او را خداوند تعالی و نیز در حدیث

مستوحش و تر و حیرت و از دنیا جو ب و خرافات بق که وعده شده بود ظاهر
 شد قضا بر بلکه آنچه علوم و هر شریعت است که در بیان علوم شیعه شریعت دارد
 از دین و از جبریت و پوشیده آن کفر است زیرا که آن علوم است که با
 بر سر منبر و بر سبیل و خطبه و در مجلسها بر سبیل حاشه و قال و قیام طهر و علم
 گفته شود و همه کس برسد و همه بدانند و بان سخن گفته بلکه بعضی دیگر با دق و
 و صیاح بایر که باشد مثل نفاق و عیبه و غیر اینها غرض اعداء دین و از
 جبهه شعله و سلام مثل حج و نماز جماعت و جهاد و غیر این و اگر کسی عقلا در رد
 که هر روز ائمه علیهم السلام و علوم ایشان منحصر است در این مسائل و این
 شرح پس این عقلا فاسد و ظن کا ذی است بالبدیه بلکه حدیث است
 بکمال است و مرتب عالیه ایشان علیهم السلام چه این مرتب است هر
 تا بلکه رجه است از درجه است ایشان بلکه دینی و غیر درجه است
 علوم ایشان است زیرا که علم شریعت نسبت به علم طریقت مثل شریعت
 نسبت به طریقت نیز نسبت به تحقیق کمال و کمال است قشر و قشر و لب
 از لب چه قشر و علم شریعت است نصیب عاصمه پس است از ائمه
 مرحومه و طریقت به شریعت نصیب خاص است و شریعت و تحقیق و
 طریقت نصیب خاص الناس است و معرفت نصیب انبیاست علیهم السلام
 این که حضرت صادق علیه السلام میفرماید کلام الله افلا علی اربعة
 علی العبارة و الاشارة و اللطایف و الحقایق و العباد
 للعوام و الاشارة للخواص و اللطایف للاولیاء و

الحقایق

و الحقایق للانبیاء علیهم السلام یعنی کلام الله تعالی چهار مرتبه است بهر
 عبارت و بر این است و بر لطیف و بر حقایق پس عبارت از برای عوام
 الناس است و کلام از برای خواص و لطیف از برای اولیاست
 و حقایق از برای انبیاست و لایضا در بیان گفته عالم به هر شریعت
 غیر عالم با سر لایست شیخ بنی الممتد و الذین قدس الله سره و در کتب
 منیه المبرین میفرماید العلماء ثلثة عالم بالله غیر عالم
 بامر الله فهو عبد استولت المعرفة الالهیه علی
 قلبه فصار مشغوقا بمشاهدة نور الجلال و
 الکبریا فلا یقرع لعل علم الاحکام لکنه لا یقرع
 اسرار جلال الله تعالی و عالم بالله و بامر الله فهو
 جالس علی حد المشرق بین عالم المعقولات و عالم
 المحسوسات فهو قارة مع الله بالحب له و قارة
 مع الخلق بالشفقة و الرحمة و اذا رجع من ربه الی
 الخلق صار معهم کواحد منهم کانه لا یعرف الله و
 اذا خلا بریه مشغولا بذکره و خدمته فکانه
 لا یعرف الخلق فهذا سبیل المسلمین و الصالحین
 وهو المراد بقوله صلی الله علیه و آله سائل العلماء
 و خالط الحكماء و جالس الکبراء فالمراد بقوله صلی الله
 العلماء ای العلماء بامر الله تعالی غیر العلماء بالله

عزیز الجلال و الاحکام و دقایق و احکام

غير العالمين بالله تعالى فامر عبداً لثمة عند الخصال
الاستفتاء وأما الحكماء فهم العالمون بالله تعالى
الذين لا يعلمون أو امر الله تعالى فامر بمجاالطهم وأما
الكبراء فهم العالمون بهما فامر بمجاالستهم لأن
في مجاالستهم خير الدنيا والآخرة وكل واحد من الثلاثة
ثلاثة علامات فالعالم بامر الله نعم الذكر باللسان
دون القلب والخوف من الخلق دون الحق والاسم
من الناس في الظاهر ولا يستحي من الله نعم في السر
والعالم بالله نعم ذكر خائف مستحي فاما الذكر
فذكر القلب لا اللسان والخوف خوف الرجال
خوف المعصية والحياء حياء ما يخطر على القلب
الحياء الظاهر والعالم بالله تعالى وامره له ستة
اشياء الثلاثة المذكورة للعالم بالله فقط مع
ثلاثة اخرى كونه جالساً على الحد المشترك بين
عالم الغيب وعالم الشهادة وكونه معلماً للمسلمين و
كونه بحيث يحتاج الفرقان الاولان اليه وهو
مستغن عنهما مثل العالم بالله نعم وبامر الله تعالى
كمثل الشمس لا يزيد ولا ينقص ومثل العالم بالله فقط
كمثل السراج القمر بكمال بارة ونقص اخرى ومثل العالم
بامر الله

الله ليس انزله الله بل انزل الله في كتابه
 بهت وصفات الهى منسبه اليه انما الحكم شرع
 از برای كنه در تشریفاتی خیر و نجات و قدرت و هر یک از این سه ظاهر را
 نشانی است پس فی عالم با حکام عالم باشد و اگر بپایان است نه بدل
 و زس از خلقی نه از خلقی چه از مردم و در ظاهر نه از خدا و در صورتی
 علم باشد و اما با حکام نباشد نیست و اگر گویند و در منزه و با حق و
 با شرمش به آواز ذکرش و اگر دل باشد نه ذکر زبان و در شمس زس مسمیه بودند
 زس معصیت و جی شریح و چیزی باشد که خطره گفته در دلش نه جی انکه در ظاهر
 و عالم باشد و اما در ذراتی نشانی است که نشانی در نکرده از روی
 عالم باشد و عالم با حکام نیست است نشانی در کبریا که ممکن بودن در صفة
 مشترک میان عالم غیبی و عالم بی غیب که در حکام بندگان و یا برو
 بودن در حسیاج و گفته باشند انچه طیفه در از علما با و در مستغنی باشد
 از هر پس مشرک عالم باشد و اما مشرک نیست در نه زایم شود کم
 و مشرک عالم باشد و عالم با هر چه نیست مشرک است که گاه بر است و گاه
 و مشرک عالم با هر چه مشرک است که خود میوزد و روشنی میده هر در روشنی میده
 خلق را پس طریقه این طیفه علیه رضوان الله بهم نیست طریقه معبر
 و اولاد و اولاد و علم بهم و خلق شعیان ایشان در مومن منحن و حار
 که در ایشان است چه عقول ایشان همان عقول حضرت است و نه هر
 ایشان نیز همان نه هر شیعیه است و اگر چیزی در خلاف طریقه شیعیه باشد در
 ایشان

و اما در حقیقت

ایشان نیست و در علم عارف شیخ الهادی و جناب عن التوفیق الهادی
 چنانکه از بعضی تفایر کتب معتبره در اینج مستفاد میشود که بعضی
 بودند از فخر و زکاة و صبیحه و پیوسته در صفت مسجده اولی که در عبادت و عبادت
 مشرک سلمان و در بزرگتر و صفت او و غیر هم بسیار از آیات و احادیث و تفصیل ایشان
 ناطق است از آنکه در بعضی از تفایر سر نه کر است در طاعتی از او که بر فسیله حضرت
 نجده من حضرت ریش پناه م که نه در بعضی از تفایر فی فسیله عظمی بودند و کلام ایشان
 بعضی از تبه فوت کلام بود و حضرت در تعظیم ایشان بحسب لفظ میفرمودند و ایشان
 را در صدر مجلس عاصی سید ائمه ایشان را چنانکه عادت ایشان است
 از نه است که بعضی که بعضی در حقیر و متقیان یک کلمه و صیر و در چنانکه سلمان
 نیز که در حقیر و خورده خود را در حقیر برد ایشان را متغری و صراحت و در حضرت
 در خوشتند که باز گانیم در مجلس با ایشان و حقیر و ایشان نباشند مقتضای
 خیرت الهی این آیه نازل شد خطاب حضرت ریش پناه صلی الله علیه و آله
 و اصبر لنفسك مع الذين يدعون دعوهم بالغد
 والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد
 زينة الحياة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن
 ذكرنا واتبع هواه وكان امره فرطاً و قل الحق
 من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر انا
 احذنا للظالمين نارا یومض فی روی محمد نفس حق
 با آنها که میخوانند بر در دکان خود در صبح و شام و میخوانند رضای او را

در چشمهای خود را از روی ایشان که میخواهی زینت نه کانه دنیا را در دشت کنی که را که خنجر کاشی
 و دل او را از زکریا که سبب مجتبی دنیا و کار او ضایع و تبا نه کشته بود زخمی از پروردگار است پس
 خواه ایمان آورد و در کس خنجر کاشی بر تنی را ویتا کرده ایم نه برای ظلمت و تش
 و زنج را و همچنین در کس که منتقل است از حضرت امام مجتبی طایع جعفرین هر که از
 که فرمود چیزی بگفت حضرت را که تا به او در روز قیامت گفته بفرما و سبب که کینه خیز
 بنزد و جمیع اهل صفه بر سر حضرت از آنجا که از ایشان و در پس ریشه آنحضرت را
 دیگران را چیزی با طرر پیش ایشان فرستاد و فرمود معذرة الى الله عز وجل و لکم
 یا اهل الصفه انا و قینا بشی فادونا ان نقسمه بینکم
 فلم یسعکم فخصت به انا ساء منکم خشینا خیر عهده
 و هکلمهم بینه انا معذرت میکنم بعبودای تعالی و برای اهل صفه برای
 آنکه چیزی آورده بود برای ما میخواستیم قسم کنیم میان شما یک اندازه بنزد که همه به
 و بعضی از شما را مخصوصان ساختیم و سیرسیم از جفر و بیت بی ایشان و در کتاب
 کنز العرفان روایت از بن عباس که گفت وقف رسول الله صلی الله
 علیه و آله یوما علیهم ای علی اصحاب الصفه فرای
 جهدهم و فقرهم و طیب قلوبهم بذلك فقال انبر
 یا اهل الصفه من یقی من اقم علی النعت التي انتم
 علیه راضیان بما فیہ فانهم رفقائی بنی فخر خیر
 رسولی و بنی پیش اصحاب صفه در کشتن و سعی ایشان را در عین اضرة
 و فقر و نادری و بخت و خوش دل بودن ایشان را با بن فرمود ایشان را
 شما را

شما را اصحاب صفه هر کس تا به اندازد است من بر صفه در شما بان بر صفه
 و راضی باشد بان ایشان رفقا و یفر باشند در انفس و در ان زمان و حضرت
 را که میبخت ایشان را بر صفه میامیدند نه جلد صاب به رسول الله چه در آن
 حضرت را که در دنیا و چه در آخرت و چه در دنیا و چه در آخرت و چه در دنیا و چه در آخرت
 شرف محبت آنحضرت بود و چه به از ان خود را که سبب ایشان بخوانند و بعد از انفر آنحضرت را که
 صلی الله علیه و آله که که در علم و سیرت صاب به که رجه و اخذ علم و در رب دنیا از
 ایشان بنموده تا بعضی بکیفنه اند و بعد از ان تبع تا بعضی بکیفنه اند و بعد از ان
 همه بر سر بسیار رجه شده در اینها مختلف گردید و هر چه را برای آنحضرت میفرستاد
 و بنای تقوی و زهد روی بانه اندام اکثر مردم روی بر بنای فانی نمودند و در
 صاف علم و بهای نفس نره و کس که که در طیفه از ترس ان و بصفت
 ایمان و صبر و سه او موصوف بود و غفلت و کینه کیری خشیان کرد و در
 زادیها و بقعها کای به نهاده جمعیت میفرمود با هم نه برای علم علم و نه عیبت
 و مشرت در امور و کای به نهاده در خلوت ریاضت و شغل و عیبت و ذکر
 و فکر هر بود و چنانکه اهل صفه را که نهاده و در ان آنحضرت بود و در مارک سبب
 و منقطع بر رب اللطیف بوده تمام اوقات ایشان عیبت و ذکر و فکر الهی
 میکنند و مقتضای من اخلص لله اربعین صبا حاجرت
 ینا بیع الحکمه من قلبه علی لسانه ثمره بخشیه دعا صاب
 و در هر و سبب ایشان عیبت سینه رفیع و تقا مات عایه سبب و چه
 و عیبت نهاده و در ان علوم حقیقیه یقینه بر سبب طرر صاب فیه فیه و در

ذاکمه طهره و طهره از برای یگانگی بعد از این و عرفانه بعد از عرفانه یعنی طهری
 و عبارت دیگر علم بعد از تعلیم و تعلیم بعد از تعلیم و تعلیم بعد از تعلیم و تعلیم بعد از تعلیم
 رتبه پناه هم میفرماید الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة
 حالی والمعرفة راسمالی و بهین دست و خلف از سلف اخذ میگرد
 تا این طریقه مستمر شد در هر عصر و زمان و بهین در این طریقه قرار گرفت چه بقدر
 از این شریعت و کمال از این بهتر و نسبت بعد از تعلیم صحابه و تابع صحابه و تابع تابعین
 بودن نبود چون که طریقه پیش از طریقه اهر صفه بر دو زاریت از اخذ کرده
 بود و لهذا با این تعلیم مکتب نه چه بعد از صفه بوده یعنی نسبت به صفه
 حضرت رسالت با این در کثرت استعمال شایع شده که در وفای تحف و در آن
 صورت شده و چون اینجاست که در این بود و رتبه به از این و شریعت به از این
 بنزد در بصفت و نسبت اهر صفه حضرت رسالت با این شده و نسبت به نسبت
 و با این تعلیم مشهور شده نه چنانکه سلمان و ابوذر و عقیل و غیر ایشان بودند و این
 هم در حال در دست از حجت با اینجاست که در این دو چهار در این کفایت که در این
 رساله که کتابی ذکر کرده اند و در این وجه نسبت به و این هم حقیقت است
 میشود در هر یک از کمال این انبساط جلیله که تعریف پیش از شمه گذشت و مجاز
 مذکور خواهد شد و جمع صوفیه است و متصرف کثرت در متکلف
 نحو سواد پیش از نبه و جمع ان منصرفه است و ملحق لفظ صوفیه منصرفه
 که موصوف بصفت مذکور باشد از قبیل طلاق لفظ شیعیه است که این
 در رتبه و در اقصیه و اقصیه در سیمیه غیر ان از فرق شیعیه و اثناعشری
 نسبت

نیستند و پس چنانکه هر ستم شیعیه روح نیست هر روزم بصوفیه نیز حق باشد بلکه چنانچه
 که بصورت در پیش نه و بهر حال الفیه منتهی چنانکه خواصه عبد الله انصاری در
 نه تمت اینجاست مسئله میفرماید که اکنون جمعی پیدا شده اند و پیش از این در این
 و نکات پیش نیست خانه و دانی دانه و دانی شمع و قدر یا زرقه در بنیای سوره و سوره
 جگر و در جگر ترنم با و در این روز و خانه ای نوعی و در قی زکاتی و چو کانا
 و فیه و ترنم با و در این به نهم بعضی صوفیه پر شده و دل هزار کس فرسوده
 استین در از و کاه از این روز و دست بنمای در از روز تا شب کلمات گفته
 و شب در خفته از سوز سر بنای کانی قانع و از دین و دل بر این مانع حکایت
 همه از این همه و فرسنگها گفته از حجاب همه در خط هر برافته در باطن زرقه
 پیش از این در خانه دل هر امانه از حال فقر زانند و سوز سر نه و دانی
 هر یک شکست بسیار با این در نظر می و در کمال نفس و دم و نموده اری صوفیه
 فانه در تخیل و اینجاست بصورت شمع عث قند بهرست جمع قند ریشه
 ریشه پیش از این با شستن شک پر شده پیش از این که بخت حکم غلک جاسا چند از این
 صوفیه پیش و نموده شک شده هر یک را با هر معبر لیک باطن و دران و در این
 برق و زرقه میباید از زون از زون بروی هر شک شده نفس پیش از این
 نیز است صوفیه کیتی جگر شک شده خوب بخوراک کرده عادت بجا
 در در حلقه فرسوده در با صفت بنی انصاریه و در شریکای سخن نموده
 در سالک روشن بین اهر صفه را بهین چشم مبین در حلقه با فرم است
 تا مرگ پیش از غرقه است حال در دین نماند و یک نفر رکنم از فرقه

بجز اینست باز آنکه کبود پش در شبه خوانند و زرد رمانی سیه کارند در رقص ریشانه
 بتر در صحنه نه یکا روی جنبه خفته است چهره نه دوم لوطنه چون ز راهی دینر مطلقه
 و چون شاهی دینر لوطنه نه و این غفلت و بی حجبی انهم بی شعی شعر
 در ریش از صحبت ریش کار و دوستی برین خفته چون کدر سر در ریش
 غایت دیدر چرخ پایش نرفته تا توان از صحبت یکان کردن کاب و ناله بود و رفتن
 ز که دال نزع چون طلس و زردیش از صحبت کسی که پیش سبک دل
 مکن هرگز در زنگ کاکبینه شکفته از دم نعل یکفنس با بر مرد و سرچ راه
 که لایفه از یکفنس کرد و به هر که با گرد کشان کرده است دشمن خود را
 بپای پرورده است با کف با مار صحبت از هر کسی با مشو غافل از هر کس یکفنس
 هر که او شده منشی بر دست دست پای خود پای خود است عطر راحه
 بهم حایث خود از دماخت زهرا و امیر و امیر در خلبا همه شب بزد بهر کور
 خود را غریب فرزند زنده در زنده ذکر صبح شام را در قافه مکنه ان ایام را
 تا توان از زبان پر برین کف یکدیگر ز پر انصار و نفع و خواجه شمس الهی و محمد حفظ
 سیر زدی عید الله میفرماید هر که هر که هر که بر افروخت دل بری دل نه هر که
 لایفه سازد سکنه را دل نه هر که هر که هر که بر این است نه هر که سر سبز
 فتنه را دل نه علم تمت ان زدی عیت مردم در که اصفی کیمیا کی دانه
 اما مطلق درستان عالم حله و حال و فاضان حضرت خدایا که با این
 طایفه خدا شناسی سکن و زنده لای بر که در دست ایشان زنگار نگار
 قنایس مکن بکینه ایشان را و وصف و عکاس ایشان بناس و ز
 نمر

نمرت و به لای نسبت این لودن بی بهر اس نظم در کون فقر کالای میباشند در زنده
 ابر و بدن میباشند مقصود از هر که در ریش یکا است شکر نوری در جبهه
 پاکبازانیکه بغایت عجب و در بطنه کثرن مجاہدت در بافت نفوس نفسیه خود و غفلت
 و که در دست طبیعت یک و مضطرب روانه اند و بقعه مثنوی حسن محمد سرور مع الله
 صی متحران در کاه است صیه اند عقل مرجع فو میکه و دانه که راداده اند کف دنیا
 گفته اند بقعه راداده اند روز با روزه مادر کرشها بنشینند از باز شهادت تمام نه که
 لیستند از نفس خود را قدر کرده روح راداده فتوح زنده تقوی بر گرفته بر کف رانند
 طرفه لغنی نبوده غافل از حضرت لیک سید با این همه از چشم خود که اند
 بکزان از روضه به چون نزع خا میباشند کویا خود همچو یکی بر زنده زنده اند
 تا بنایا که از طایفه کتم عدم سوی حضرت غریبا زواله تقرناده اند پیر نصای
 زرمیه اند در ایشان کیستند فرقه با کرد و فرد زمره دل ساده اند اگر فوت
 خود که در ایشان همه رنجا و زمانه که بازو سطر لکها ایشان نه چنان مریدانه
 که بین روی از دست بردانند نصیحت ایشان سر لهر لهابرین نه البس که لهر
 هر یک را سجدی و شهودی و نازی و بی زری هر عترت که نیه و هر لحظه را چه چینه
 روز و شب در کینه و دوله ایشان بنعم اکنه و در شهر شادانه تر فقر و نه در فوت
 کار نامه تا سفر از دست ایشان بخواند سکینند و اگر بکینه از بیکیستند و اگر نواز
 در بیم اند و اگر نعمت در سر کینه و اگر محنت در صبر جوبیه نه که چنان بود
 حکایت گشته و چون نقصان بینند شکایت گشته در دست ایشان نه
 حشمت و نه تر و دلیر حق و جو هم فقر نظم خرقه پشینه را بر پیش کش

شری از سرادی نشخوگر کرمی خولی نصیب از اخوت رو برنج جبهی فخرت
 چهره صوفی در یکس صوفی شری با صفتی خدا صوفی شری حق در پیش کلیه
 حجت است دشمن این سزای لعنت است کفر شری ثمن ثمن الجنة
 حبس افقرا در این میان قوی هستند که هر یک از این سینه و بهر این سینه غنی
 دنان ثمنه سینه آه کربان هو پسته پاکان از سستی و سستی رسته و فخر سستی
 حبسند و در حرم مع الله شمسند زبانه محرابان را بهانه و محرابان را بهانه نهاده
 بزلف طاعت با بهانه و در برابر سیرت شری بهانه و در زمین و در آن بینک
 نامی مشهور نه شیخ که میگوید نه مولانا یقیناً فضل من الله و رضواناً پیشه
 دینان ذکر دایم بیشتر لغات در دنیا صائم لسان از برکت دعا بی پایان فارغ
 در این در عین دل این از غم الهیت خون و الف قامت بیانی از سستی
 ثمن این طایفه الهیانه و در هر عشق با بهانه بهر از روزنه زده بنان و در روز
 سفره کتینه و فخر زمانیه و فرغت از کتوز و فخر رکعتند و عالم را از
 معانی چون کلمه که گفته چون فرض جمعه بکند از بهانه بجمیع آینه و در سینه
 شیخ آیند سوز از سرور و زری از حضور و عیشی از ساز و عشرت از ساز و کوشه
 از خلوت و تشنه از سوت نفی از تر است و بر سر به بهت چکان
 حاجات و بر نظر از مناجات با بهانه از عالمها و سرایا از الهی نگرانی از
 شوق و سکرات از ذوق قهر از قدس و سر از انس و بهر از شهادت
 در شاد سعادت صفای از شهود و دو فای بر خود همه بر اوران در دست
 و باران عبادت و اخوان بر خزان و فادکار موافق و در کفایت رفعت
 کردی

که ای نصیب پستاده و لحظه سیر فیت که ز غلای زاری گفته و طبع رضای بر گفته بنشیند
 بنشیند با کتبه هر یک قطعه از یکدیگر و عیال خیر خواسته حاصل شود از اله گفته و
 یکدیگر حواله کنند از صحت شایدها و از بهانه که او از ادبی با پس از این طریق بهان ای
 شارب ریختن خزان زنده ده هزار زنده را از انظار را و با حق از کفر و در فضی
 بروی خود باز کفر چشم حقاقت با رفان با بهانه است نکرو و کثرت را در شمار بر خلق
 مشر زبانه ترا نیست از مسکینان خبر حافظ مبین خیر که با عشق را کین
 شدان بیکر خیر و ان سیکله از رقم نه بخر با بهانه بشرط ادب که سکنی در ش
 محراب با دشته از غم است در دینان بیکر نکر نه انکرده و از رزق قنای
 سیه اند و در کتبه بی صفات و عکاسات مسخران مرا صراطی و مجاز
 منازل حقیقت بر وجه دانه که است از بجه از حضرت ام جعفر صادق ع متفرک
 که شیعیه با جرات از که از خوف در با صفت رنگها و بهانه ریشی تغییر کرده باشد
 و کاهیده و پرورده شده باشد و چون نب در لای محرابان دلزده از خست
 مشغول نوزخ که سیرت سمیت اصحاب صنف بوده چنانکه در صفت ایشان عارف
 صمد الم شیخ محمد عارفانی سفیر مایه مشنوی عذیبان گلشن ملکوت
 شاه بازان عالم جبروت محرابان حرم قدوسی پیش دله از زمین برسی
 رنگها زرده و دیگران سینه از محبتش بران همه از خوشین فرشته
 با خاشا نقشبستیه در مقام محراب هر صابر همه بر با خوشین ناظر
 عرفان در زرب الوده و در غم عشق سینه پاره و دم در کن بزرگ
 مسدود است که اخوت فرود آیت شیعیه علی کاناوا اخص

البطون ذبل الشفاه واهل راقه و علم و حليم عرفون
 بالرهبانیه فاحینوا علی ما انتم علیه بالورع و
 الاحتماد فی سبیل سعادت جلاله و شکوهی ایشان که سینه و لبهای
 ایشان نشسته از زوادی پر مرده شده باشد و مهربان و دانا و با شرم
 و حیا باشند و شناخته نموندند که است دنیا و دین و دین از خدای تعالی
 در میان حق پس آنحضرت فرمودند هر بدین تشیع که همیشه باری کنند
 خود را به پروردگاری و حق کردن و عبادت و نیز در آن بکف و در آن
 منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند

صلی امیر المؤمنین علیه السلام بالناس الصبح با
 اعراق فلما انصرف و غطهم فبکی و ابکی هم
 من خوف الله تعالی ثم قال اما والله لقد عهدت
 اقواما علی عهد خلیفه رسول الله ^ص انهم لیسجدوا
 و یمسحون شعنا غیرا خصا بین اعیانهم و کعب
 المغرب یبتون لربهم سجدا و قیاما یزاحون بین
 اقدامهم و جباههم یزاحون بتم و یسلونہ
 فکان رقامهم من النار و الله لقد رايتهم مع هذا
 و هم خائفون مشفقون فی حضرت امیر المؤمنین ^ع
 در عراق با مردم نماز صبح کردند و چون فارغ شده نماز برای ایشان
 و خط گفته و گریسته و ایشان را گریه از ترس خدا و فرمودند

ای

صدای این نجوایم در هر دقیقه ام در زمان دوست خود رسول الله ^ص چنانکه ایشان
 صبح میکردند و پراکنده احوال ذکر و الود و گریه و پشیمانی ایشان بنی سببه همچو زاری
 بر لبه خود و شب بیدار بودند در سجده و ایستادن از برای نماز چون از ایستادن باز میماند
 پیشانیهای خود را بر زمین میمالیدند و مناجات میکردند با پروردگار خود و کمال
 میکردند از اودی خود را از پیش رو و از سجده و ایستادن باین همه عظمی و بزرگ
 و بزرگان بودند و نیز در آن بکف و منقول است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 صلی امیر المؤمنین علیه السلام الفجر ثم لم یزل فی موضعه
 حتی ضارت الشمس علی قدر ریح و اقبل علی الناس
 بوجهه فقال و الله لقد ادرکت اقواما یدیتون لربکم
 سجدا و قیاما یخالفون بین جباههم و رکبهم کان فری
 الناس فی اذانهم اذا ذکر الله عندهم ما دو کما ید
 الشجر کما القوم باقوا غافلین فی حضرت امیر المؤمنین ^ع نماز
 صبح کردند و در آن چنان نشسته تا آفتاب بکثرت بکشد بر روی مردم کردند و بکشد
 که در دقیقه ام چنانکه شب بیدار بودند در ایستادن نماز و سجده کردن و پیشانیهای
 را از کف اود از پیش رو و در آن بکف و منقول است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 بکشد در سر ایشان چنانکه در وقت بکشد در سر ایشان که امام غفر له از حضرت
 حضرت امام زین العابدین ^ع فرمودند از آن حضرت بعد از آن که بکشد بر خیمه آن بزرگوار
 نماز دنیا و صلت کو نیز در آن بکشد و در آن بکشد و منقول است از حضرت امام حسن ^ع
 روزی خط میکردند فرمودند یا ایها الناس انما اخبرکم عن اخ

کان من اعظم الناس في عينه وكان راسها اعظم في
 عينه صغر الدنيا كان خارجا من سلطان بطنه فلا يشته
 ما لا يجد ولا يكثر اذا وجد كان خارجا من سلطان
 فرجه فلا يستحق له عقله ولا رايه وكان خادجا
 من سلطان الجها له فلا يملك يد الا على ثقة لمنفعة
 كان لا يشتهي ولا يتسخط ولا يبرم كان اكثر دهره
 صماتا واذا قال بد القائلين لا يدخل في مرء ولا يشرك
 في دعوى ولا يلج بجح حتى ترى قاضيا وكان لا يعقل
 عن اخوانه ولا يخص نفسه بشئ دونهم كان ضعيفا
 مستضعفا فاذا جاء الحد كان ليشا عاديا كان لا
 يلوم احدا فيما يقع الغدر في مثله حتى يرى اعتدالا
 كان يفعل ما يقول ويفعل ما لا يقول اذ اية امران
 لا يدري ايهما افضل نظرا اقربهما الى الهوى فحاشا
 كان لا يشكو وجعا الا عند من يرجو عنده البرة
 ولا يستشير الا من يرجو عنده النصيحة كان لا يبر
 ولا يتسخط ولا يشكوا ولا يشتهي ولا ينقم ولا يغفل
 عن العدو فعليه مثل هذه الاخلاق الكريمة
 ان اطعموها فان لم تطيقوها كلها فاخذ القليل
 خير من ترك الكثير ولا حول ولا قوة الا بالله

يعني انش محو ان خبر و هم شمار از زباني در مراد است و زباني از زباني
 در چشم من و زباني صفاء و سبب ان زباني از زباني است پس من کو چنگ
 و نبات در چشم او و فرغان شمش بر او غالب است بخوبی چیزی را که فرغان
 و بسیار بخوبی اگر بر او فرغان در چشم بر او غالب است در عفتش را که گفته
 و زبانی از زبانی و غالب نیست بر او و صبر و امان دوست در از میکنند
 برای منفعت مکرش که بر او اعتماد باشد و نه خویش و نه دوز و در دونه
 چیزی را که شمر و نه غلبین و طول شود از برای دنیا اکثر اوقات خاموش است
 از ناگفتنی و چون سخن گوید غالب بر بوی سخن آن و سبقت کند بر ایشان
 و جدل کنند و در لید و زبان نیاورد از زبانی گفته محرم که نیه فاضلی است و قدر
 نشود از برادران خود و محض من و محله نفس خود را بخیر می بدین و سبقت
 در کار دنیا و ضعیف شمرده میشود و چاره ناپذیری و پیرش را در هرگاه خواهد که
 در عبادت نیز در زنده است و بهتر نمیکند کسی را از برای کاری و غرض
 گفت از برای آن تا غرضان کار بر او معلوم گردد میکند آنچه میگوید و میکند آنچه
 که نمیکوید و هرگاه او را کار پیش آید در نه اندر که ام بهتر است
 هر کدام خواهش می بیشتر است از آنکه و شکوه نمیکند در در مکرش
 همه به شدن در او پیش او و مشورت نمیکند که کسی را که خبر از زبانی
 و بگو اهی در دقت او و نه غلبین و نه از زبانی میگوید کسی و نه در چیز آنچه
 حقاقت نظر کند و اندر شمر و نه شکوه کند که کسی و نه غلبین از زبانی
 و شبها و نفس و هر اما و غیر آن پس بر شما که هر حرف نیکو باین صفات

حسنه و متفق کرد بر این عقد طیبه اگر ترانید و اگر نترانید هر صوفی شریک در جمیع این صفات
 متصف شدن با آنکه از اینها بهتر است از ترک کردن بسیار و نیت ترانیدن و وقتها
 مکرر بخدای بزرگ و نیز در کتاب جامع اینها را ذکر است که خرج هر المؤمنین ۳
 ذات یوم الی الجبانه بالکوفه لیصلی فشیعه قوم فالتفت
 الیهم وقال لهم من انتم قالوا نحن شیعتک یا امیر المؤمنین
 قال ومالی اری سیماء الشیعه قال صفره الوجه
 من السهر غمس العیون من البکا دبل الشفاه من
 الدعاء خصل البطون من الصیام حلب الظهور من لقیام
 علیهم عبرة الخاشعین یعنی حضرت امیر المؤمنین روزی صبح
 رفتند از برای نماز کردن بجزئی که ایشان از آنجا خارج شدند پس بگریه
 و فرمود که سائیکانیه گفتند ما شیعه شایم امیر المؤمنین علیه السلام گفت چه چیز است
 مرا که غمی بنم در شرف نه شیعه را گفتند یا امیر المؤمنین بجهت نه شیعه
 فرموده از در بودن رنگ ایشان از سبب بهیلولی و دروغا بودن چشم
 از گریستن و خشک بودن لب از دعا خواندن و بفر بودن شکم از روزه
 داری و قوز بودن پشت بسبب استخوان بنام و ظاهر بودن ریشی
 و زرد رفتنی گننده کان و پچی رکان در ایشان و نیز در کتاب جامع
 اینها منقول است آنکه خروج امیر المؤمنین علیه السلام
 من باب المسجد بالکوفه فلقیت کوكبة من الناس
 فقالوا السلام علیک یا امیر المؤمنین فانکرهم فقالوا

له انا اصحابک من شیعتک فقال مالی اری سیماء
 الشیعه فیکم فقالوا وما سیماء الشیعه فقال
 غمس عیونهم من البکا خصل بطونهم من الطوی
 یسب شفاهم من الظما مطویة ظهورهم من السجود
 طیبة افواههم من الذکر ومن لم یکن كذلك لیسوا
 منی وانا منهم برقی یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 از کوفه از در مسجد بودن هر کس از اینها را گفتند یا امیر المؤمنین علیه السلام
 که ایشان را یعنی گفت شما را نمیشناسم ایشان گفتند ما شیعه
 شایم فرمود چه چیز است مرا که غمی بنم نه شیعه پس گفتند چه چیز است
 ایشان را نه شیعه پس گفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نه شیعه دروغا
 بودن چشم است از گریه کردن و بفر بودن شکم است از گریستن و خشک بودن
 لب از خشکی و خم بودن پشت از بچه کردن و خوش بوی بودن و این
 دو که گفتن و آنان که چنان باشند از غم نمیشوند و من از ایشان بیزارم
 و نیز در بعضی اینها گفته اند که است بر دایره این بودیه و حضرت پیغمبر
 رویان سائیکانیه این را ذکر فرمود یا اسامه علیک بطریق
 الحق وایاک ان تحتاج دونه بزهرة رغبات
 الدنيا وغضارة نعیمها و تا بد سرورها و زیاده
 عیشها فقال اسامه یا رسول الله فما ایسر ما
 یقطع به ذلك الطریق قال السهر الدائم والظما

في الهواجر وكف النفس عن الشهوات وترك اتباع
 الهوى واجتناب ابناء الدنيا يا اسامة عليك
 بالصوم فانه قربه الى الله تعالى وليس شئ اطيب
 عند الله من ربح في الصائم ترك الطعام والشراب
 لله رب العالمين واثرا لله على ما سواه واتباع
 اخرته بدنياه فان استطعت ان ياتيك الموت
 وانت جايح وكبدك ظمآن فافعل فانك تنال
 بذلك اشرف المنازل ومحل البر والشهداء
 والصالحين يا اسامة عليك بالسجود فانه اقرب
 ما يكون العبد من ربه اذا كان ساجدا وما
 من عبد سجد لله سجدة الا كتبه الله به بها حسنة
 وحج عنه سيئة ورفع له ادرجة واقبل الله عليه
 بوجهه وباهى به ملائكته يا اسامة عليك
 بالصلوة فانها من افضل اعمال العباد لان
 راس الدين وعموده وذروة سنامه واحذر
 يا اسامة دعا عبادة الله الذين انفقوا ابدانهم
 وصاحبوا الاحزان واهزوا اللحم واذابوا الشحم
 واظماوا الكبد واحرقوا الجلود بالرياح والشمس
 حتى غشيت منهم الايضار شوقا الى واحد القها
 فان

فان الله اذا نظر اليهم باهى بهم الملائكة وغشيتهم بالرحمة
 بهم يرفع الله تعالى الزلازل والفتن ثم يكي رسول
 الله حتى اعلا بكاءه واشتد نجيبه وزفره وشهيقه
 وخاف القوم ان يكلوه وظنوا انه لا مرق قد حدث من السماء
 ثم انه رفع رفع ونفث الصعداء ثم قال وآه وآه يؤ
 لهذه الامة ما اذا يلقي منهم من اطاع الله كيف يطرد
 ويضربون ويكذبون من اجل انهم اطاعوا الله فادبوهم
 بطاعة الله ولا يقوم الساعة حتى يعض الناس من اطاع
 الله ويحبون من لعصى الله فقال عمر يا رسول الله والناس
 يومئذ على الاسلام ويومئذ كالغريب الشريد في
 الزمان يذهب فيه الاسلام ولا يبقى الا اسمه
 وفندرس فيه القران ولا يبقى الا رسمه فقال
 عمر يا رسول الله فيما يكدون من اطاع الله ويطردون
 فقال يا عمر تلك القوم الطريق وركبوا الى الدنيا وفروا
 الاخرة واكلوا الطيبات ولبسوا الثياب المزينة
 وخدمهم ابناء الفرس والروم فهم يعدون في
 طيب الطعام ولذيذ الشراب وزكي الريح و
 مشدد البنيان ومنخوف البيوت ويحمل الحارس
 ويتبرج الناس بالحلى والحلل المنيه زيمهم يؤ

ذی الملوك الجباره يتناهون بالحاء واللباس
 واولياء الله عليهم العباء شجرة الوانهم و
 من السهار منحة اصلا بهم من القيام لقد
 لصقت بطونهم بظهورهم من طول القيام قد
 اذهلوا انفسهم عن غير الله وذنحوا بالاعطش
 طلبا لرضا الله شوقا الى جزي ثوابه وخوفا
 من ايم عقابه فاذا تكلم منهم بحق او تقوه
 يصديق قيل له اسكت فانك قهرت الشيطان و
 رأس الضلالة تبارك كتاب الله على غير
 تاويله ويقولون من حرم زينة الله التي اخرج
 لعباده والطيبات من الزنق واعلم يا اسما
 ان اكثر الناس عند الله منزلة يوم القيمة و
 اجرهم ثوابا من طال في الدنيا همته ودام
 فيها غم وكثر فيها جوعه وعطشه اولئك
 الا بابر الاقبياء الاخيار ان شهدوا لم يعرفوا
 وان غابوا لم يفتقدوا يا اسما اولئك
 تعرفهم بقاع الارض وتبكي اذا فقدتهم محاربا
 فاتخذهم لنفسك كزنا وذخرا لعلك تنجوهم من
 زلزال الدنيا واهوال يوم القيامة وياك ان تدع
 ما لم

ما هم فيه عليك فقل قد ملك قهوى في النكا
 فتكون من الخماسين واحذر يا اسما ان يكون
 من الذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون
 مذهب طاق حق باش وضرر كن لذت حسين وكنين بغير او از ايش خرامه
 دينا و خوشي خوش نهدي او و همیشه در خاک بدون در او و طبع نرانی شمس پس گفت
 ای کس اسم را زهر له چه چیز است من ترین چیزی در راه حق را بسبب ان قطع زنا
 کرد فرمود بیداری وایم داشته بودن در روزی که کرم بسبب نوبت دوری و باز داشتن
 نفس لذت خواهشهای نفس و تفکیر پیری هماد کرم شیطانی و دردی کردن لذت خواهش
 فانی امر کس مه مذهب باش روزه دوری در دنیا تو یک روزه است نبد را بوی
 خدای تعالی از برای دین روزه دوری ترک کرده است خوردن و شرب مبین را
 لذت برای رضای پروردگار مجتهد و کسب کرده است او را بر سرای او و فرمود است
 آخرت خود را بر دنیا پس اگر توانی در هر گشت در راه و ترک نشی و صبر داشته
 بکن در بسبب این میری بر مبنی تر من نزل و مقام نیکان و شهنشاه و صکان ای
 اس مه مذهب باش سجده کردن را که نزدیک زبانت نبد که سجده کند از برای
 خدای تعالی مرا که بر سر خدای تعالی از برای در حسن و محو کینه از نامه عمل او
 سینه و مبنی گرداند از برای او درجه و متوجه او شود بزیات منفرد خجسته و با
 بیست کینه با مذهب که ای اس مه مذهب باش نماز کردن را که رکس دین
 و ستون دین و بالذکر من نزل علیه است بر سر ای اس مه از دعای نیمه کمال
 خدای تعالی که کانه نبد این بر من خجسته و بر من خجسته با خزن و لذت و لذت

کرده اند که شکر را که خسته اند پدید را تشنه گردانند و از سبب بفرز دردی
 و سخته اند پوستها را بسبب باری گرم و طبع مضای آن تا اینکه پوشیده شده است
 چشمهای ایشان از غرر پروردگار ازجهت شوق در ایشان رست بجهت ای یگانه
 قهار برتر از خدای تعالی هرگاه نظر کنند در ایشان به است میکنند ایشان
 با همه که در پوشه ایشان به پرده رحمت خود بسبب ایشان بر طرف میکنند
 سخنها و فتنها را پس گریخت حضرت پیغمبر مآلکه اولاد گریه و شکر مینماید
 و سخت گریه در کمر گرفتن و مآل که در آن جنبه نفس زند در دردم رسیدند
 بان حضرت حرف زنند و کفانی برده در چیزی حادث شده اند که ان پس ان
 حضرت سر بلند کرد و آه سردی از دهن کشید و فرمود و آه و آه به حال این مرت
 چه میرم ایشان از بجهت که افکار خدای تعالی کرده اند و در دل میکنند
 ایشان را از بلای اظطرار چون میرانند و میزنند و شکنجه میکنند ایشان را
 از بلای عشت الاهی آه همیشه در قفس قائم میخوردند و شکنجه میکنند
 بکسی از اظطرار میکنند و در دست دارند کسی را که بر خدا میگوید پس عفت
 با همه مردم در چنین روز در فتنه کلام میگویند و فرمود که است مسلم در چنین روزی
 ای عمر اسلم در چنین روز در شتر غریبی است که رانده شده است از شهر و باغ
 نمیند از او که مرغان را بر سر میخورد و در فتنه قرآن و باغ غرمان از او که مرغان
 پس عفت را بعد از یک سبب که میکنند کسی را که از اظطرار خدای کند
 فرمود ای عرفت که است بعد از راه حق را میسر کرده اند که بانب دنیا و ملک
 کرده اند لغت را و دیگر از چیزهای بسیار خوب و میسر شده است بهای با فقر

و حضرت ایشان میکنند انبای نارس و عدم ایشان غنی ای خوب از طعنها خوب
 و شربهای خوب نیز و بویهای خوش بکار بند و بنا ای بنده مرفوع و خندهای
 از فکار رب نرزد و مردم نایب مجلس و خود را ارسته کنند مردان ایشان
 همچنانکه در بسته کنند زن خود را از برای شوهرش و زن خود را ارسته کنند
 بر بوی و دج و جوی خوب زنی و صورت ایشان زنی و صورت ایشان مشک
 باشد و تفکر کنند با یکدیگر و یکس و حسن و ضد اب سر ایشان عجب
 در نگههای ایشان شکسته اند به رخا و پوشندای غم در دستهای آنها و شکسته
 ایشان به ایشان حبسیده اند بسیار روزی و در آن شکسته خود را به ایشان
 برای طبع الل و شوق شربها من مستلانی و از ترس عقاب و عذاب ایشان هر سحرگاه
 از ایشان کسی حکم کنند بحق مردم زرد بر اثر بگونه مردم خاموش پس ز فری و عجب
 شیطان در سر همه که از آن و در شکنجه کلام خدای تعالی را بغیر و پیش و بگونه
 که حرام کرده است زنی را که خدای تعالی از عدم بچو آورده است لذت برای
 که حرام کرده است زنی را که از آن ای است که مثل کسی پیش خدای تعالی
 کس بیشتر است در روز قیامت و ثواب کسی از همه کس بزرگتر است و مقام
 که از همه کس بزرگتر گرامی است که در دنیا ندهد و بسیار ربه از برای رضای
 حق تعالی این عیش و نیکان و متعین و خوبان اگر خضر باشد کسی ایشان را نشاند
 و اگر غایب شود کسی طبع ایشان ننگه است و این عیش را میباشند بقعه زنی
 و کوشهای زنی و میگویند برای ایشان هرگاه بنای ایشان را محرابها را زنی
 پس بپوشان را از برای خود کج و خضره است که نه است یا بسبب ایشان

که ستمها دنیا و هر ادا و رسد بر من و بر من از انکه دلکند از طغیان که درین
در آمده و بران ثابت اند و سبغ و قهرت و بر کنون در کس مرفقی و بر میرای
ای همه ای که از جگر بشی و میگویند شنیع و نیشور و نیز در عین این فقه
و عادت منقول است از حضرت رسول و یارب احرب کرده و فرموده
اندرون ما غمی و فی ای شیء تفکری و فی ای شیء اشتیاق
قال اصحابه لا یارسول الله ما علمنا هذه من ای شیء
اخبرنا بفکرت و بفکرت و بشوقک قال النبی ۳ اخبرکم
انشاء الله ثم تنفس الصعداء و قال آه شوقا الى اخواني
من بعدی فقال ابو ذر یارسول الله اولسنا اخوانک
قالا انتم اصحابی و اخوانی یحبون من بعدی شأنهم شأن
الانبياء قوم یفرون من الابیاء و الامهات و من الاخوة
و الاخوات کلهم ابتغاء مرضات الله ینکون المال لله و
یدلون انفسهم بالتواضع لله لا یرغبون فی الشهوات
و فضول الدنیا یجمعون فی بیت من بیوت الله کانتهم
غریبا تربهم محزونین بخوف النار و حب الجنة فمن یعلم
قدرهم عند الله لیس بنیهم قریبات و لا مال یعطون بها
لعضمهم لبعض اشفق من الابن علی الوالد و الوالد علی
الولد و من الاخ علی الاخ هاهنا شوقا الیهم و یرغبون
انفسهم من کذا الدنیا و یغمها لنجات انفسهم من عذاب

الابد و دخول الجنة لمرضات الله اعلم یا ابا ذر الواحد
منهم اجر سبعین بدریا یا ابا ذر ان واحدا منهم اکرم علی
من کل شیء خلق الله علی وجه الارض یا ابا ذر قلوبهم
لی الله و علمهم لله و لو مرض احدهم له فضل عباده الف
سنة و صیام نهارها و قیام لیلها و ان شئت حتی
ازیدک قلت نعم یا رسول الله زدنی قال یا ابا ذر
لوان احدا منهم اذامات فکما ثمائمات فی مماء الدنیا
من فضله علی الله و ان شئت ازیدک یا ابا ذر قلت
نعم یا رسول الله زدنی قال یا ابا ذر لوان احدا منهم
یودیه قلة فی ثیاب فله عند الله اجر اربعین حجة و
اربعین عرفة و عتق اربعین نسمة من ولد اسمعیل
و یدخل واحد منهم اثنی عشر الف فی شفاعته فقلت
سبحا الله و قالوا مثل قولی سبحانی الله ما ارحمه
فخلقته و الطفة و اکرمه علی خلقه فقال النبی ۳
یا ابا ذر لوان احدا منهم اشتی شیء شهوة من شهوات
الدنیا فیصبر و لا یطلبها کان له من الاجر ان یدکر
اهله ثم یغتم و یتنفس کتب الله له بكل نفس الف
الف حسنة و محی عنه الف الف سئیة و رفع له الف
الف درجة و ان شئت حتی ازیدک قلت نعم یا

رسول الله زدنا قال لو ان احدا منهم وضع جبينه على الارض
 ثم يقول آه فتبكي ملائكة السماء السبع لرحمتهم عليه فقال
 الله يا ملائكتي ما لكم تبكون فيقولون يا الهنا وسيدنا
 فكيف لا نبكي ووليدك على الارض ويقول في وجهه
 آه فيقول الله يا ملائكتي اشهدوا انتم اني رايت عن
 عبيدي بالذي يصبر في شدة ولا يطلب الراحة فيقول
 الملائكة يا الهنا وسيدنا لا نضرب الشدة بعبدك
 ووليك بعد ان تقول هذا القول فيقول يا ملائكتي
 ان وليي عندي كمثل نبي من انبيائي ولو دعا لي
 وليي وشفع في خلقي شفقتي في اكر سبعين الفا
 وعبيدي ووليتي في جنتي ما يمتني يا ملائكتي وغرتي
 وجلالي لا انا ارحم بوليتي له من المال للتاجر والكاسب
 للكاسب وفي الآخرة لا يعذب وليي ولا خوف عليهم
 ثم قال رسول الله طوبى لهم يا باذر ولو ان احدا
 منهم يصلي ركعتين في اصحابه افضل عند الله من
 رجل عباد الله في جبل لبنان عمر فوج وان شئت
 حتى ازيد يا باذر ولو ان احدا منهم يسبح تسبيحة
 خير له من ان يصير له جمال الدنيا ذهبا ونقصة
 وقطرة الى واحد منهم احب الي من قطرة الى بيت الله
 طوام

الحرام ولو ان احدا منهم يموت في شدت بين اصحابه
 له اجر مقبول بين الركن والمقام وله اجر من يموت
 في حرم الحرم ومن مات في حرم الله امنه الله من
 افزع الاكبر ويدخل الجنة وان شئت ازيدك يا باذر
 قلت نعم يا رسول الله قال يجلس اليهم قوم مقصرون مثقلون
 من الذنوب فلا يقومون من عندهم حتى ينظر الله اليهم
 فيرحمهم ويعفو لهم ذنوبهم لكرامتهم على الله ثم قال ان
 المقصر فيهم افضل عند الله من الف مجتهد من
 غيرهم يا باذر يحكمهم عبادة ورحمتهم تسبيح
 ونومهم صدقة وانفاسهم جهاد ونظر الله
 اليهم في كل يوم ثلاث مرات يا باذر اني اليهم
 لمشتاق ثم غمض عيني وبكى شوقا ثم قال اللهم ارحمهم
 وانصرهم على من خالف عليهم ولا تخزهم واقرب عيني
 يوم القيمة الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
 يعني لا مبداء فيه حيز غم في وجهه يرتد له ريشه كرون من وجهه ام خير است
 از روز منتهى كفتنه صلاه يا رسول الله منبدا نيم دين از چه جز است خبر
 ده ما را نعم وافر و ثوق و فرخنده كن خبر ده ما را ثواب الله پس كه سر
 از هر بر كشيده و فرمود آه ثوق و از روز منتهى برادرانم را دارم
 بعد از خبر خواننده كه از روز كفت يا رسول الله يا باذر اني شانه منتهى

نه شایسته ای منیبه در برادران من مرلینه بعد از رخ حارث بن چون علی بن ابی طالب
 جعفر بن زید و سحر بن زید و دما و برادر و خواهر و خویش و همه از برای
 طلب رضا و ترک مال خود میکنند از برای خدا و ذلیل و خوار گردانند
 نفسهای خود را بتواضع کردن از برای خدا و صبر دارند بکارهای زایل از
 ضروری و بخت دنیا و جمع میشوند در خانه از خانه های خدا اگر کسی که ایشان را نبیند
 در بیان خلق و دیده میشوند و بگویند از ترس کس جهنم و شوق بهشت
 که چه میسر اند بزرگواران را در پیش خدای تعالی نه میان ایشان خویشی است و نه
 مال و دار و در بعضی بعضی دیگر دهنه و زبان ترند با هم از فرزند با پدر و از پدر
 با فرزند و از برادر با برادر آه از و منتهی شوم و فارغ میکردند از نفسی
 خود از غنی کردن و در طلب زایل از ضروری و بخت و نعمتهای دنیا از برای بخت
 دادن نفسهای خود از عذبه همیشه و در خیر شدن به بهشت از جهت راضی
 بودن خدای تعالی از ایشان به آن ای بابا در که از ایشان را در حق تعالی
 باشد و در جنگ بر او شهادت باشد ای بابا در که از ایشان پیش خدای تعالی بزرگوار
 اند چیزی و خلق کرده است بپوشیدن ای بابا در و دلهای ایشان با خدا است
 و عمر کردن ایشان از برای او و اگر بپوشید از ایشان در فضیلت عبادت
 هزار سال باشد که روزی از روز و از روز و از روز و از روز و از روز و از روز
 از این بگویم ای بابا در که گفتیم با برادر و با برادر و با برادر و با برادر
 از ایشان بپوشید و در آن دنیا از فضیلتی هر چه بود از پیش
 خدای تعالی بپوشید از آنکه از برای او از و بگویند میشود و اگر میخواهی
 دان

بیان را زایل کنم گفتیم با برادر و با برادر و با برادر و با برادر و با برادر
 ایشان را از روز و از روز و از روز و از روز و از روز و از روز و از روز و از روز
 حج و چند عیال و چند عیال باشد در راه خدای تعالی کرده باشند و از برای
 چهار بنده از او و از او و از او و از او و از او و از او و از او و از او و از او
 شفاعت کنند گفتیم بسان الله و صبر کنند مشرب من چنان که چه در میان
 دیاری و دهنه و بخت نیند است بر بنده کان خویش و فرموده ای با بخت میکنند
 از گفتن من اگر میخواهی بیان را زایل کنم ای بابا در که گفتیم با برادر و با برادر
 فرموده ای بابا در که از ایشان خویش و دهنه باشد بجزی و مشرب من
 و صبر کنند و طلب از عباد این است که چون بپوشید از ایشان را در
 غلبه شود و نفس بکشد بر لب خدای تعالی او و نفسی صبر در هزار
 حسنه و محکمه از نامه اعمال او و هزار هزار رستیه و عینه گرداند از برای
 او و هزار و صده ای بابا در که میخواهی بیان را زایل کنم گفتیم با برادر و با برادر
 ای بابا در خدای زایل فرماید فرموده ای بابا در که از ایشان صبر کنند با صاحب خود
 و از ایشان در ری کنند و صبر کنند در شکر کردن ایشان و شکر غم ایشان
 و بعد از او و بعد از او و بعد از او و بعد از او و بعد از او و بعد از او و بعد از او
 تبوک اگر میخواهی بیان را زایل کنم گفتیم با برادر و با برادر و با برادر و با برادر
 فرموده ای بابا در که از ایشان بپوشید از خود را بر زمین و بگوید آه
 بر بنده عذبه است همان از جهت رحمت و رحمت و رحمت و رحمت و رحمت و رحمت و رحمت
 خدای تعالی ای عذبه من چیست شایسته میگویی بگویند ای معبود و

چگونه بگویم در صورت تو در زمین بگویم آه از دردی که در در بفرماید خدای تعالی
 ایله که من گواه باشم شما که من را بنیم از بنده خود بواسطه صبر که میکنید
 در سخت و طلب است نمیکند بگویند ملائکه ای پروردگار روستی با ضرر
 نیرساند هیچ سختی به بنده و در است تو بعد از گفته تو در حق ادین حرف بگوئی
 بفرماید خدای تعالی ملائکه برستی که در است من پیش من بشهر پیغمبر است از پیغمبران
 من را که بخواند مرا در است من و خوله شفاعت کند کاران را به هم از شفاعت علی
 از هفتاد هزار کسر و بنده و در است در است من هر چه از رو کند ای ملائکه
 من قسم بغیرت و جدل من که بسیار در است من بدست خود من بهترم از برای اولاد برای
 سوداگر و در کسب برای کاسب و در آخرت عذاب کرده نمیشود در است من خوف
 و ترسی را نیست پس فرمود حضرت پیغمبر که خوش حال ایشان ای ابا ذر اگر
 یک از ایشان در رکعت نماز کند در میان اصحاب خود حاضر تر است از پیش خدای
 تعالی از بنده که عبادت خدای تعالی کند در کوه لبنان و عمراد مثل عمر زنج باشد
 اگر میخواهی بیان رازهای کنم ای ابا ذر اگر یک از ایشان بگوید تسبیح بهتر است
 بعد از اینکه که همای دنیا را برای او طرد و فقره شود و یکبار نگاه کردن بیک
 از ایشان در است تر است مرا از نگاه کردن در خانه کعبه و اگر یک از ایشان
 بمیرد در سختی در میان اصحاب خود او را اجر کسیت که کشته شده باشد
 در میان رکن و مقام و اجر کسی است که بمیرد در حرم خدای تعالی و کسی که بمیرد
 در حرم خدای تعالی این کردانه خدای تعالی او را از فرج و در است بفرقی است
 در آخرت باشد شود و اگر میخواهی بیان رازهای کنم ای ابا ذر گفتیم با یار و یار

صالح

فرمود شیشه ایشان عطر تقصیر کرده اند در جودت و سنگین است بشه ی ایشان
 کند بر پیغمبر از پیش ایشان که گفته نظر کند خدای تعالی در ایشان بنظر رحمت و با مرز
 کند ایشان را بجهت بزرگوار ایشان را است پیش خدای تعالی پس فرمود حضرت پیغمبر و حسب
 تقصیری در میان ایشان باشد بهتر است پیش خدای تعالی از هر وجهی که از غیر ایشان
 باشد ای ابا ذر خنده ایشان عبادت است و خوشای ایشان چهار دو نظر میکند خدای تعالی
 در ایشان در هر روزی سه مرتبه ای ابا ذر برستی در محبت حق ایشان پیغمبر می
 مبارکش را بر هم گذاشت و اگر است از ثواب ایشان و فرمود با رضای تعالی موقت کن
 و قدرت ده ایشان را بر کس و حاضر کند ایشان و ایشان را خوار گردان و در
 کفر چشم را ایشان در روز قیامت و اگاه باشم که در است خدای تعالی در تری بر ایشان
 نیست و ایشان را که بگویند که لایق بود در بیان محسن صورت حسن
 و در متغی و فرقی بین غنا و صفت غم و بیان کند هر کلام مرز و متغی شود
 در شرح نیست برادر انصاف خدا از غنای و محقر نماند که صفت غم مرز و
 احادیث و غنی حرام در چهار صیحه بسیاری از مردم مشته است بحیثی در بعضی
 قرآن و ذکر و اذان و ذکر از آنکه بصورت غم خوانند غنی حرام میباشد
 و این محرم و اقله است و حق با و قرآن مجید فرموده که تم تحرم اهل الله
 ای رسول خدای چو احوال نمودی بر خود چیزی را که خدای تعالی بهانه نم حلال کرده از برای
 نفس خویش را اگر چه خطب خاص است اما مراد عام است و همچنین که گفتیم اما
 مشایخ که گویند که حرام است حلال است همچنین غم و اصرار نه حرام است
 مشایخ که گویند که حرام است پس اندام مرگ بر حکم با ازاله نم کرده

کافر باشد چنانچه حق میفرماید و من لم یحکم بما انزلنا و لکن هم الکافرون
 بنا بر این باید که هر یک از غنی عوام و صویرت فرماده و با حدیث از کتب
 معتبره و دفع استنباط حکم هر چه از حدیث آمده و بتجید خبر از حدیث
 کرده است و تا بهین از حدیث و قریب و محرم ما حدیثی نداریم که بخوبی باشد
 که بعضی از این را جهت لغات و از راه بیابا که در کتب معصومان شکر و در بعضی
 از راه از حدیث صویرت فرماده و از حدیث شاکر و از حدیث خواندن قرآن
 بصورت فرماده و ذکر خدا محرم باشد و مؤذن خوش صدا را منع نمایند و در ش
 جنازه ذکر خدا بصورت خوش منع نمایند و جنازه را شمشیر و کفن و در راه
 و اکنون به این حدیث نیست و اجماع است در هر حدیث غنی از جمله در هر حدیث
 غنی و جمیع افراد غنی از حدیثی که اجماع کرده اند و در حدیثی که در حدیث
 را از حدیثی که بعضی گفته اند در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 شریک اند که گفته اند باشد و از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 مضمون حدیث خواهد آمد و شیخ ابو علی طبرسی طاب ثراه در اواخر تفسیر مجمع
 البیان حدیثی ذکر کرده و غنی و در قرآن حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 قال رسول الله ص ان القرآن نزل بالحن فاذ
 قرأتموه فابکوا فان لم تبکوا فنبأکوا فاقفوا
 فن لم تبغ بالقرآن فلیس متنا بغی قرآن نزل
 شده است بخزن پس هرگاه قرآن بخواند پس گریه کنی پس اگر گریه نیاید
 خود را بگریه و در حدیثی که گفته اند پس هرگاه تفسیر کنی قرآن را نیست

و

و شیخ نه گریه بگوید اگر چه بعضی حدیث را بنویسد و بعضی از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 نیست کسی که دفع فرموده حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 بر این حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 که احکام است گفت بخوان از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 قرآن نکرده و شیخ ابو علی نیز میفرماید در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 غنی است و بعضی از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 بر دانه مضحکه در تفسیر خود میفرماید بعد از تفسیر حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 که گفته اند و بعضی از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 پس آنچه در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 میان مردان محرم و زنان طاهر و اگر چه بزرگو و نه انان و شال
 اینها حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 اقوال القرآن بالحن العرب واصواتها و یا کم لحن
 اهل الفسق و الکبایر و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 که میفرموده الفاتی تثنی و از بعضی حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 میفرماید تفسیر میکنند مثل تلاوت و تار و نا و غیر آن از قرآن است که
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که

بحسب مقام و در کلام و در لغت و تفسیر ایشان از برای غنی کردن و نه به غایت
 بران در و مر که چندی کلمه بسبب خفایا را بر او نایم و بعد از آن و بی که دلت
 بر جزو صبرت غنی و غنی نه آنچه در و آیات و احادیث که دلت بر غنی
 حرام در و ذکر کنیم تا بالکلیه شنیده رفع شود و طبعان و طبعان از خبرت
 بیرون این و جهان زهر خشک با معرفت نهال ایمان را تا نماند بشرط
 سلیقه مستقیمه و نه فاف و در بودن از نصیب غنی و بعضی غنی را بخین تفسیر
 کرده اند که غنی است از اینست که صفت را فقره فقره در کلام و در ششم
 بگردانند مثل آنکه چنانکه کتب و کتب و بخوانند چه ترجیع معنی رجوع کردن است
 بصورت مقام باقی و طرب یکدست و است که بپشت خن با فرغ شود بعضی
 گفته اند غنی همین ترجیع صفت است بر و طرب بعضی گفته اند که غنی
 بطرب اذنه است و در خطه ترجیع با و کرده اند و این قدر صحت تام است و میگوید
 الفنا و الک، طرب من الصوت و این تعریف بعضی را دیش لغت
 صیغه است که ذکر آن بعد از این خواهد که منافات دارد چه در بعضی از ترجیع
 صفت و در قرآن واقع شده مثل و جمع صوتک بالقرآن فان
 الله يحب الصوت الحسن يرجع به ترجعاً و در بعضی کتب
 خواندن قرآن بخیر و صفت صفت شده مثل اقرء القرآن بالحن الخ
 و حسب کثر اللفظ و دستور اللفظ غنی را بغير سرود تفسیر کرده اند و سرود
 او در خوش است و این هم منافات دارد با صفت آن را بعد از کمال
 الشعر الحسن و نغمه الصوت الحسن و هرگاه کلام لفظ منافات کلام
 معصوم

از ترجیع صفت است
 و ترجیع عبارت است

معصوم داشته منافات حجب نیست چنانکه در کتب بسبب در بر و در غنی و در
 غنی نموده که با از برای بعضی نماند و چون حدیث بر خلاف آن واقع شد
 که از حضرت بریده نه چون است که حق تعالی در آن کریمه غنی و در حکم
 لغت وجه نموده و تمام وجه را با پیرشت و در این کریمه در فرموده و اسما
 بر و سکرم امر مبعی سر نموده و بعضی آن با پرسش کرد حضرت فرموده که مکان
 البانی از جهه و بعضی پس است با حکم حضرت نه کلام بسبب و در
 اینها نیز غنی کلام حرام است آن است که معصوم میفرماید در احادیثی که ذکر کرده
 میشود که لفظ تعریف کلام از چنانکه عبه الله جعفر الخیری در کتاب
 الکتاب از عا بن جعفر از برادر زردی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت
 میکند **سَأَلْتُ عَنْ الْغِنَاءِ فِي الْبَطْرِ وَالْفَرَجِ قَالَ لَا بَأْسَ**
مَا لِعَصْنِهِ یعنی زوال کرد عا بن جعفر از برادر زردی حضرت جعفر علیه السلام
 روایت کرده در وقت نشاندن شش بر است شد غنی فخر و زری چشمه که باشد
 حضرت فرمودند که غنی با است و در هر عصا با آن باشد شد عیسای
 انبیا شهورت بهمیر که منافات روح است با اسماع زان و در خود
 بر جنبی باشد قصور ندارد و این صفت با حریف غنی و در قرآن و در عا و در
 و سر شیه و شعر حکمت امیر مبرس نه که گفته اند غنی متضمن معصیت باشد
 پس از این حدیث ظاهر میشود حسن صفت هر قسم باشد از تحریر و ترجیع و در
 و آنچه بهیتر از منبیا شاع باشد شد عیسای فر و خواندن با ساز
 و عفو و ربط و صدهای محرم و هر چه در لغت کلام است

در غایت آنکه درین کتب فقهیه ابابصیر از حضرت امام جعفر صادق نقل نموده قال
 قال ابو عبد الله علیه السلام اجوا المغنیة التي ترقب به
 العرائس لیست به یاس لیست بالتي يدخل فیہ الرجال
 یعنی ابابصیر گفت در حضرت امام جعفر صادق ۳۴ فرموده از حضرت مغنیة در وقت مردن
 نبانه شوهرش سپرد و سر میبندند قصه ای نه از مردان از ان مغنیة نیست که گوان بر
 ان در وقت شکر و محترمت و اگر از قلم غلام بودی و جرت از زیر حلقم بودی چه جرت
 فخر حلقم مراست حضرت تجویز ان میفرموده ان محبت در این که غنی و فقیر
 مرا نیست بلکه محبت فخر حلقم و دخول محرم است لکن میگوید غنی و غلام غنی نیست
 که با فخر حلقم باشد نه مطلق غنی باشد چنانچه انچه پیش از ابابصیر روایت کرده
 نیز دل بران است قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن
 كسب المغنیات فقال التي يدخل علیہ الرجال حرام
 والتي تدعى الى العرائس لیس به یاس یعنی سوال کردم از
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام از کسب و اجرت زنان غنی کننده حضرت فرمودند
 که زنان مغنیة در حلقم بران زنان و در وقت غنی و در مجلس جوان و در مجلس جوان
 بیکانه اندازد ایشان میشوند میخورند غذا در چنین مقامی حرام است و اجرتش نیز
 حرام است و اگر چه در چنین نباشد شد کینه و در میان زنان بخوانند و او از ایشان
 نامحرم نشوند مقامی که عروس نباشد و هرگز سپردن جوان بیکانه و صدقه
 ایشان نباشد و او از ایشان نشوند هیچ با کسی نیست و همچنین انچه است که عیبه الحسن
 در توری از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده قال قلت جعلت
 فرمای

۲۰
 فذلك اشتر المغنیة او الجارية تحسن ان تغنی اربید به
 الرزق لا سوى ذلك قال اشتر وبع یعنی از حضرت برای کرم
 و کتم مرغ برای تو شوم من کینه مغنیة یا دختر مغنیة زودتر از روایت که غنا را خوب
 میدهد از سخنم و در کلمه و در کلمه این سخن که وسیله رزق غنی باشد از اجرت او
 با قیمت او و دیگر مطهر از غیر مغنیة ندارم و مشکو حرام باشد یا خدمت دیگر برای
 من کینه حضرت فرمودند بخرد و بفروشد و این دال بر جواز غناست بر حقیقت
 که شبهه چو آنکه میگوید در خوب بخورند و بکینه آنکه خوب بخورند از این سخن رسید
 ان تخصیص رزق کنم و تا رجوع صورت کنی و از مقام فقیر نبوی خوب نشین
 خورند و در حرف از اخواب بگویند و الفاظ مأخوذه و شروع محمول بر قفا هم
 حلفت و جرت تحت ان تنی صیغ است که مقادیر و طریق خوب خورند
 خوب میباشد که دلم حضرت که بخرد و بفروشد صیغ است در اباحت خوردن و نفقه
 در اگر چنین نیست و غریب و فرجست و اجرت او غلام بودی چنانکه این حدیث
 نیز دلالت میبخشد و دارد ۳۴ بن جعفر از برادر بزرگوار خود امام موسی کاظم علیه السلام
 سؤال کرد قال سألت عن الغناء فی الفطر و الاضحی و الفرج
 قال لا بأس ما لم یعص به یعنی مطلقا که از حضرت در غناء و ماه رمضان
 در عیبه قربان فرمودند در هرگاه مقارن موسیقی نباشد قصوری ندارد
 ویر سماع از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده قال جئنا نؤید
 الدخول علیه فلما صرنا الى الدهلیر سمعنا قراة
 یو یانیه بصوت حسن قرا و یکی حتی یکا بعضنا

در روز دیگر که حاجت الی باب ابی جعفر استاذین علیه
 سلام صوتهای بسیار شنیدیم فظننا انک بعثت رجلا من
 اهل الکتاب لیستقره قال لا لیکن ذکرک منا جات
 ایلیا لریبه فبکیک صدمه که راویان میکنند مآل داده در ششم
 که لام علیه السلام را خدمت کنیم به بنیر سرای آنحضرت که رسیدیم بکنایه
 رخصت بفریم در این اثناء از خوش خیزنی شنیدیم بر سر پناه بارودست
 اهل و بعیران بسیار است تا به چیزی میخواند کان بودیم حضرت کاهرا
 از لهرکت طلبیده که برای او نیز بخواند بعد از آنکه در خدمت بنیر از حضرت
 که را ندیدیم بر رسیدیم با حضرت چنین کان بعد بودیم حضرت فرمودند که من
 که ایلیا بجز پروردگار نخواهد بود و اگر قدم در این مقصود که حضرت صورت
 خرم غیر قرآن را با و از غنیه خویش میخواند که با مع کبریه در کمره و طایفه
 نیز حضرت در اندک قاریان و ذکران و از این سبیل خواننده و معاینه فایده
 فیه نهفته شده کبریه در اندک صلوات و سبحان و تحسین فرما که قاری ایلام
 در این چنین فصیح و اذله است و ایلیا که در حدیث واقع شده در ششم
 حضرت امیر المؤمنین و امام المومنین و قاصد المومنین و قاصد المومنین است
 بناها و بعضی کبریتها و بعضی کبریتها که مشهور است و حضرت را نیز از این
 یک نام است و حضرت رسول را نیز و الله نعم هزار و یک و الله اعلم و در
 کتاب نه لا یخفیه بقیه صدق روایت میکنند که سأل رجل
 علی ابن الحسین عن شراه جاریه کها صوفی قال ما علیک

لو اشتهر بها فذکرت الجنة یعنی زلال کوهی از حضرت امیر المؤمنین
 از فرمودن کبریا خوش آمدی و بر او با و از خوش بخواه حضرت فرمودند که اگر خوان
 کبریا که بهشت با و در مکر و جرم با آن نیست و بعضی دیگر کرده اند که بخوان
 قرآن و طاعت میکنی زهر و تلک دنیا را با و در هر از هر طاعت باشد و از این نیز طاعت هر شیوه
 اگر کلام الهی و با طاعت نمرود است و هر چه خدا بیاورد به هر خوب و همه است
 و در کتب که از حضرت رسیده کانیات علیه نصر لحنات روایت لکل شی
 حلیه و حلیه القرآن الصوت الحسن یعنی هر چیزی را در روایت
 و نیز قرآن از خوش است و از حضرت رسیده پناه م نیز روایت فرمودند
 لا یأذن لشیء من اهل الارض الا اصوات المومنین
 والصوت الحسن بالقرآن یعنی حضرت رسول فرمودند که نشنید
 حق سبحانه و تعالی چیزی از لهر زمین الله او از مومنان و از خوش خواندن قرآن
 چرا که در این بین که سمع است و ایضا در کتاب که از حضرت امیر
 کاظم م روایت که شخصی در خدمت ایشان صحت نکرد ممنت فرمودند که
 ان علی بن الحسین کان یقرأ القرآن فویمایم به المات
 فصعق من حسن صوته وان الامام کو ظهور من فی
 شیئا لما احتمله الناس من حسنه قلت ولم یکن
 رسول الله محتمل الناس من خلقه مما یطعون
 یعنی حضرت امیر المؤمنین قرآن میخواند و کاه بود که بر ایشان میگفت
 بهر ش میته از خوشی او در ایشان بر ستمند که لام افلا رکنه از خدمت

چیزی که وقت فرموده را می گوید که گفته در رسیده و نفی که ناز بخت بگوید
 قرآن را به دل بنده بخواند چنانکه در ناز جهیه و وجبت فرموده حضرت با بگوید
 بر جمیع و عقوبت آن ناز میگرداند و در وقت نه داشته باشد مقصود گفته اگر
 حضرت از باب رک خود بصورت غم بنده میفرمود و حسن صورت خود را جلالت میفرمود
 کسر وقت شنیده ان نه است دان در ناز جهیه بنده که جبر بر او صادق
 باشد بنده بخواند و نیز در همان کتاب نه کرده است از حضرت رسیده
 میفرموده لم تقرأ آتی اقدس من مثل الجبال والصوت الحسن والحفظ يعني
 نه است بهر که اکثر از سه چیز یکی خوب حسن معنوی و دوازده خوش حفظ و بخت
 نیست که او از خوش داده برای خواندن خوش داده نه برای که لکن تکلف
 به خواندن در حضرت لام رضا علیه السلام و التثنا منقول است فرموده و اول
 فرمود حسنوا القرآن باصواتکم وان الصوت الحسن يزيد
 القرآن حسنا یعنی رسیده فرموده که دانه قرآن را حسن
 صورت خود خوش بخواند قرآن را برستی در صورت حسن قرآن را بگوید
 اما آیت و احادیثی که دلالت بر حرمت غنا دارد از جمله این آیه است
 وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
 بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا تَجِدَ لَهُ هَاهُنَا بَعْدَ نَدْوَاهُ یعنی بعضی از مردم که بیست و بیخود
 حدیث و کلام الهی را بخرند که راه خدا را بفریاد و راه صلیت
 ندارند و فراموشی آن را بخرند و بکنند و شیخ طوسی علیه السلام گفته که
 اکثر مغیری نقل کرده که روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که هر حدیث غایت شیخ این تفسیر را از باب یک
 و این مسود غیر این نیز نقل نموده و بعضی از عاتقه تفسیر هر حدیث را این از جمله از
 تا بعین نقل کرده اند و از این آیه تا هر شود و کفر و غف حدیث است و از جمله
 این آیه دیگر است که فاجتنبوا الریحین الا وثان واجتنبوا قول
 الزور یعنی اجتناب کنید از ریح طبعیت لزان مستغنی و جرات نه جرات
 و همچنین اجتناب کنید از قول زور و تفسیر ائمه هدی علیهم السلام عبارت
 از غف است و اصل است که اصل حقیقه نه حقی ائمه اثن عشریه نه گفته
 که غف در قدر زور و افسوس و از این آیه نیز غف هر شود و کفر و غف قدر زور
 و از جمله این آیه دیگر است در وصف مؤمنان و غیره و الذین لا یسئلون
 الزور و اذا امروا باللغو مروا کراما یعنی مؤمنان بجهت نه و شدت
 بنده نه به روح و هر که به غف میگردند از روی بزرگ و کریم نفسی بودن یعنی
 صاحب کرامت نفسا و صفات حمیده بودن میگردند نه مثل لیثان که در
 آنها ترفعت میکنند و متوجه و ترکیب آن لغو شود و در جمیع البیان گفته این
 لغو غف و غیر است و از جمله هر تفسیر است که از امام محمد بن عیسی علیه السلام
 و امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند و از این آیه نیز کفر و غف هر شود و جرات
 کلام لغو باشد و احادیثی که دلالت بر حرمت غف دارد از جمله این حدیث است
 که زید شام از امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که بیت الغنا لا یؤمن
 فیہ الضمیر ولا تجاب فیہ الدعوة ولا تدخل فیہ
 الملائکه یعنی خانه که در آن غف میشود غف از این در آن

آری تلف کوازه من چوب آلوده محو از حضرت امام جعفر علیه السلام که در این سخن
 او گفت ای من نایب خداوند عالم که حق از این طرف است و در حق خلیفه خود
 و آیه غنا و در حق خلیفه خود حکم کردی تو بر طبق غنا و از آنجمله این حدیث است
 که در نهایت نیکو است که یونس از شکم ماهی نجات یافت و در روز قیامت جعفر صادق علیه السلام بگوید
 میکند از هر که میفرماید اقرء القرآن بالکان العرب واصواتها
 وایا که یحون اهل الفسق و الکبائر فانه سیجی من بعدی
 اقوام ترجع القرآن ترجع النوح والغناء والرهبانیه
 لا يجوز تراقيم قلوبهم مقلوبه و قلوب من لعجب شافهم
 وفي بعض الروایة العامة وبعض الخاصة مرویه هكذا
 اقرء القرآن بلحون العرب واصواتها وایا که و یحون
 اهل الفسق و اهل الکبائر و سیجی قوم من بعدی یحون
 القرآن ترجع الغناء والرهبانیه والنوح لا یجاء و خبا
 مقلوبه قلوبهم و قلوب الذين یعجبهم شافهم فی جوابه
 قرآن و بحسن صوت عرب و بهر از آنکه این طریق لغت و ادراک و
 و غیر از آنکه این کلام بر منی و حق و عظمی و در غایت باری و الله قرآن خواند
 و در این زمانه و در چشم و در زمانه مشهور است که در اینده این و بطرز زبان
 و در این زمانه و در زمانه قرآن از خبرهای کردن ایشان تا در کماله که در کتب
 از آنکه در این زمانه باسان بنده کماله و از ملا فیضی چنین قرآن خواندن
 مشهور است که هر چه قصه قرآن در آن نیست و از مدی هر از خودش نقل میگویند

و در بعضی از اینها است که چنین باشد که لایحوز خبا جبراهیم فی زخما و معلوم است
 ان قرآن تجا و در میگویند علیه السلام که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است
 فریفته دنیا و در وقت نفس خلیفه بود که صاحب شجر و کبر خلیفه بود و این حدیث است
 مجمع البیان نیز نقل نموده و صاحب نهاده میگوید که این جمع سخن است و این حدیث
 است و ترجیح صورت و تحقیق است و بعد از آن گفته که در کمالی است و در کمالی است
 قرائت در این روزگار که در کمالی است و در کمالی است و در کمالی است
 مراد از این حدیث است که علم این حدیث است و در کمالی است و در کمالی است
 چنانکه حدیث ان القرآن نزل بالحن فاذا قراءوه فابکوا و
 ان لم تبکوا فبناکوا یعنی قرآن نازل شد به حزن پس اگر گریه کردید
 پس گریه کنید یا خوار گردید و اگر گریه نیاید غم هر شیوه در این حدیث نیز
 دلالت بر آن دارد که در حدیث است این حدیث از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت کرده که ان الله اوحی الى موسى بن عمران اذا قففت
 بین یدی فقف موقف الصل الذلیل الفقیر و اذا
 قرأت القرآن فاسمعها بصوت حزين یعنی در هر گریه
 بنام بن عمران هرگاه در درگاه خمر است که نری چنین است و بنده
 حق و در این حدیث است یعنی بخشوع و خضوع است و هرگاه کلام
 در حدیث است که بخواند بشنوان تر به مرا بصوت حزين و این حدیث
 نیز در کمالی است که در حدیث است از اید به حدیث است و دلالت بر آن دارد که
 قلت لا بی جعفر علیه السلام اذا قرأت القرآن فرغت

صوتی جائی الشیطان فقال انما ترانی بهذا اهلك والشیطان
فقال یا با محمد اقرا قرآنة ما بین القراءتین لسمع اهلک
ورجع بالقرآن صوتک فان الله عز وجل مجت الصوت
الحسن یرجع به ترجعاً یف کتم بحضرت امام محمد بن عبد الله قرآن
میخوانم و دلوز زخمی و بقرآن خلدن بمنه میکنم شیطان مراد سره میکنم در تور میکنم
میخوانم قرآن خلدن تراد خفته شود و دیگر گویند که بنور پس حضرت فرموده قرآن
تو ای ابی بصیر باید که قرآن را در سینه با بین هر فراط و خفی فراط غیر مشرب دور
مزدانان در اذان بلند و اعلام پس شکر میکنند باشد و دست فراط را می کشند
نیز بجهت آنکه بخوبی بشنود که یادمان در در روحانما توله بشنود تا بعد سماع قرآن
در این دمه متاثر نشود و حضرت خطاب با ابی بصیر کرده میفرماید در اوز در طو
بگردان بگردان بصوت و با تفصال لغات خلدن و قرآن بر ریتکه خدی خدی
صوت میله صدای خوش که در کمر بگردان و اثر بسمع بر سه چنانچه حضرت
سیدالجنید و باقر علم دولین و فرخ عید السلام منولده له یعنی که معویه بن
عقار روایت کرده که گفتیم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که الرجل لا یری
انته صنع شیئاً فی الدنیا و فی القرآن حتی یرفع صوته فقال
لا بأس ان علی ابن الحسین علیهما السلام کان احسن الناس صوتاً بالقرآن
صوتاً بالقرآن فکان یرفع صوته حتی لیسع اهل
الدار و ان ابی جعفر کان احسن الناس صوتاً بالقرآن
فکان اذا قام من اللیل و قرا و رفع صوته و من غار

الطریق من السقائین و غیرهم فبقومون فیستمعون الی قرآنک
 کفتم بحضرت رحمتهم بنده که قرآن با دعا خوانده تا اوز خوش بقرآن بنده کند چه قرآن و طریقی
 حدیث نفس قرآن نیست پس حضرت فرمود در صورت خوفدن با نیست و صورت
 مطلق با صورت فرم است بلکه مراد حضرت بصورت خوفدن یعنی بصورت حسن خوفدن
 است و در قرآات بدون مطلق صورت ممکن نیست و در بعضی هم نه و نیز حضرت میفرماید
 ع ابن الحسین علیه السلام بهترین خوفنیه کان قرآن بخواند و خوش و حضرت اوز خوش
 خود را بقرآن خوفدن بنده میکرد و اینه بنده که حضرت میفرماید باز حضرت
 میفرماید هر کلام محمد و قرآن خوش اوز ترین مکان بخواند و در قرآن خوفدن و در حوائج
 اوز بقرآن خوفدن بنده میکرد و اینه در هر کلام که در آن سقائین با در کلام حضرت
 بجای تمام فلک مرئی و در توقف انجاست که بصورت فرموده محض فهم قرآن
 و الله بایست و نفوذ هر قرآن خوفدن با بنده و در خصوصیت با بنده آن تو حضرت بنده
 باشد و شک نیست هرگاه اوز خوش بنده شود بطریقت چه هرگاه با و خوش
 حال هر طریقتی بنده در هر کلمات بطریق اولی که بنده یقیم از حاج
 این کلام را بر همه مراد در بیان حکمت و در غایت صحت و تحمیل و تحریفی
 اما این که هر کلام موزون متقف شعرند برهم در شرح نیست و حق با
 در کلام مجید میفرماید و الشعر یتبعهم الغاؤون الم تر انهم فی
 کل وادی یهمون و انهم یقولون ما لا یفعلون الا ان
 امنوا و عملوا الصالحات و ذکرنا الله کثیرا و انصروا
 من بعد ما ظلموا و سیعلم الذین ظلموا انی متقلب ینقلبون

خداوند سبحان و تعالیٰ که این شواهد را در این کتاب بیان می‌کند و در کتاب
و قد علم و کلام بی‌فایده و بیهوده و معجزه مستحق بریت جودت مراد ان
و صفات و بعضی گفته اند شایسته بعضی گفته اند شرا مشرکین مشرک الله ابن زهری
و ابی صفیان بن الحارث و غیر ایشان می‌گفتند ، می‌گویم مشایخ محمد ص که عید الله گفت
و حال آنکه بگویند در حدیث و اجتماع می‌کنند بر ایشان اعراب از قلم خودشان در حدیث
در شرا بر ایشان می‌کنند و این بویه علیه الرحمه در عقاید خود از حضرت
صالح و روایت کرده در ایشان قصه خواندند که قصه‌ای در دروغ می‌خواند و می‌گویند
بعضی بشارت بر سر هم چون نان ، باغش در این قلوب ، قصه‌ای در دروغ می‌خواند و در
را اینها و خطای که از آن در معجزه احتیاج می‌کنند و اگر کسی در خطای می‌گوید تغییر در شرا
و لعن و طعن می‌زنند زهی سفاقت و بد شمر و به بنی قبیح احسن دانسته و حسن
قبیح و در تفسیر ابن ابراهیم مذکور است در شرا جابر که در تغییر دین خدا می‌کنند و گفت
امروزه و عشر با سنا و سخا از ابی عبه له روایت کرده در ایشان قمر که در شرا
علم را و قصه را بدون آنکه عالم و قبیح باشند پس که ایشان را و کراه کرده الم تر
آنهم که کل و ادیب چون آیت غریبی ای محمد بر ایشان را که در هر وادی می‌کردند
و قولهای بلیس و کلامهای نادر می‌گویند و از حق خود تجاوز می‌کنند و هیچ یک از این
می‌گویند و بخیر را می‌کشند و حال آنکه این از جمله کلمات کبر و استکبار است
که تقدیر و تقدیر کردن کبر متعاضد الله ان تقدیر و تقدیر و در این
کلام هر نظام حکم مقدم متدرب در فنون عربیت و غیران می‌نویسد و است
که شرا و بلیس گفته و شعر بلیسیت زیرا که وصف ایشان کرده با کلمات بلیس

یکنند که این وصفان در دنیا اندم هر چه ایشان خود کرده باشند گمان نیست
ایشان نمیکند چه نسبت صفت میان تابع و متبوع شرط است و که گویست
در مخالفت شرح کند در قدر خود پس لذایضا را شرح بر طبع شریعت که مضمون او مخالف
شرح باشد و هر شعری در مضمونش موافق شرح باشد چنان باشد هر چند مرزوق باشد
و دیگر نصف که ایشان را بانکه در هر مظهر اندر مظهر جلوه و ظهور و قاف و بیان
و کذب و مرجع کسی مستحق مرجع نباشد و دم کسی مستحق ذم نباشد میگردند
و هیچ یک نه از این و از این صفت ظاهر شود که هر قولی چنانکه بگوید در شمس و در خط
و فصیح باشد و ظهور و قاف و بیان و کذب و مرجع غیر ممدوح و دم غیر مذموم
نباشد شاعر نیست و کلام نیز شعر نه ممدوح در شرح نیست هر چند مرزوق باشد
و دیگر نصف که ایشان در شعرا بهتر از دیگران میگویند آنچه نمیکند مثل عارفان
و در حفظان غیر مستطاف و قصه خلفان که بکفر تحریف دنیای فانی در دنیا را برهم نهاده در
کلام و قافیه خاندان میخوانند و اگر کسی باین صفات را نکرده باشد شعر نیست و کلام
انهم شعر نباشد و ایشان الله تعالی امنوا و عملوا کایات تا آخر صریحت در اینکه
مؤمنان در باب رزق خدا گردانند و تقدیر قرآن کنند و ظاهر لغات ایشان را براه
که زد و در کلام شعر گویند در توحید باری تمام و حکمت و در عطف حسنه و در آب عرضیه و
مرجع رسول الله ص و ائمه علیهم السلام و صفاتی و مرتبش گردانند و جویش کفار را بجای
انتقام از کفار و در دیکه چه سود آن میکند بوده باشد مشرکان این ثابت
و ملک و حبس و زنجیر و در زمان رسول الله ص بود چنانکه مرید است حضرت زکریا
یا و هم کعبه میگفت فوالذی نفسی میده لهوا مثل علیهم من النبل

این سخن کسی نفس فرموده است و این سخن را برادر از تیر است
 و بکن میگوید روح القدس است اینجاست که آنست که در غایت
 و کلام ایشان شعر مردم در شرح نیست چه اگر چنین بود هر چه میگویند
 بلکه منع میکردند و در کتاب که از حضرت صادر است آمده است حضرت فرمود
 اِنَّ مِنْ اَجَلِ الْجَمَالِ الشَّعْرَ الْحَسَنَ وَ لُغَةَ الصَّوْتِ الْحَسَنَ یعنی از جزئیات
 خوبها شعر خوب و نغمه از خوش است و لفظ شعر در اینجا نیست و در خود خفته است
 یعنی شین و سکن عین و نغمه عین از خفته است یعنی از خوشترین چیزها که در شعر
 که کجاست باشد و نغمه از خوش و نغمه شین و سکن عین خفته است یعنی کلام موزون
 پس سخن حدیث است از خوشترین خوبها شعر و نغمه از خوش است شعر خوب یعنی
 شعر که لغو و کثرت ندارد باشد و کلام موزون از حضرت است که معصومین علیه السلام
 است چنانچه در آنکه از حضرت امام حسین ع در معرکه کربلا فرمود است و از سار
 حضرت کبر علیه السلام که از غایت شرف استیجاب به پانزده روز مظلومی این است
 و در حدیثی که از کوفته فطن لبیب میگوید نغمه که غنای شعر مردم در شرح کلام است
 که از زمره اولیای است یا شعر خوب است یا هیچ فایده ندارد بلکه گزیده باشد
 در لغت نه یا قصه ای درین یا معنی که از بلیغ استیار و جود و نباشد
 یا نه منت از شعر باشد یا اگر کلام هر باشد در مجلس است ای و هدای و باز
 و خود و ربط و غیر آنها خفته شود و یا از نا محو شنیده شود یا از دی که خود را متع
 از لای هر نفس باشد در بحث اینجا است که هر چه در حق و قبح آن
 به نیست و قصه گویند و شنونده بر سبک رود اگر قصه خیر است خوب است هرگاه
 شعر

حضرت مروت میفرموده اینگونه باشد که شما را خبر دهم بهترین عهد شما علی که مبنی
 میگرداند و جیت شما از جمیع اعمال و نیکوترین عبادت توفیق است
 شود و بهترین است از بوی شال و دینار و در هم و بهتر است شما را از اینکه بخورید بر زمین
 و بیشه ایشان را و بیشه ایشان شما را گفتند بیا رسد به بیان فرمایید
 گفت آن بیا رد که الهی مکتوب است و نیز مروت که کسی نمیدانست حضرت
 که گفت یا رسول الله کجاست بهترین امر میگوید فرمود کسیکه بیشتر از همه ذکر خدا
 کند و فرمود حضرت میگوید هر که را زبان ذکر و از خیر دنیا و آخرت دادند و در هر روز
 کاف از حضرت مروت و فرموده شنبه با جگر از هر چون خلوت کنند با پروردگار
 خود ذکر بسیار گویند و نیز فرمود هر روز ذکر الهی بسیار کند و در روز راضی است
 و کسر ذکر الهی بسیار کند و نیز از بوی لود و لبت بگوئی از گوش جفتم و بگوئی
 از نفق و درکت به ذکر از حضرت منقول است هر کس ذکر الهی کند خدا تعالی
 لود و درکت عرش خود در درشت و درکت به ذکر از حضرت صادق منقول است
 و فرموده هر که مشغول کند ذکر خدا را از کلمات کهن و معنی و ذکر و در هر روز
 بهتر از آن کسیکه سوال میکند و نیز درکت به ذکر از حضرت مروت فرموده
 که کسیکه ذکر خدا میکند بن غافدن مشرک است که منافق میکند در میان
 ما بدان یعنی جگر میگزیند از جهاد و درکت به ذکر از خلاق روایت است
 از حضرت صاحب پناه که فرموده مشرف نه در آن ذکر خدا میکنند و خداوند
 ذکر خدا نمیکند مشرف نه است و گفته و نیز درکت به ذکر از حضرت صادق
 سوال کرده که بگویم و شرایع از آخر مردی غایم فرموده یا یزید است
 (۲)

دریم تر و تازه باشد به ذکر الهی درکت به ذکر منقول است از حضرت صادق که فرمود
 ذکر خدا بسیار گویند تا گویند مردم در دین است و در دین حضرت صادق
 و عیبه اسلم از خود سوال نمود که یا رسول الله اقرب انت منی فاجبت
 ان یقید فانادیک فاحی الله تعالی الیه یا موسی انا
 جلیس من ذکر فی فقال موسی فی فی سترک یوم لا یستر
 الا سترک فقال الذین یذکرونی فاذکرهم و یجابون
 فی فاجبهم فاذلک الذین اذا اردت ان اصیب اهل
 الارض بسوء ذکرتهم قد لغت عنهم یعنی پروردگار مرا و تو را
 میبخشد تا تو را در گم یا در روزی تو را از آن گم و این قسم کلام بسیار حجت تعجب است
 و الله یثبث معرفه کلامی بقرن الهی در روز پس وحی کرد حضرت حق تعالی
 به ذکر الهی هر روز بنشین که در هر روز گفت هر کس در ستر زدن
 که هیچ ستر نیست الله ستر تو بر گفت حق تعالی نیکو یا گفته مرا پس فرمود
 میکنم و هر ستر در روز نه بخیر پس حضرت در روز ایشان را پس ایشان انقوند
 هرگاه من اراده کنم مصیبتی بکند یا بهرین ایشان را یا میکنم و ان بعد از آن
 زین دفع میکنم برکت و جوی ایشان و در احوال دیش فضیله ذکر و درکت
 دریم زدن است هر حضرتان توان کرد بلکه عیبت بسیار علیهم السلام و انزل
 کتب حاوی همه تقریر است که نبه کان را بجا است و ذکر الهی بخوانند
 و هر روز از جاد است تمییز پیروی و عفو نفس و هر روز از صفات زین
 خصوص در قیام حجت که حق تعالی بنام است بسیار عیبه و آنکه حجت تر است

عنده

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَنْزِلُ الْعَبْدُ حَيْثُ أَتَى الْعَبْدُ اللَّهَ مِنْ نَفْسِهِ
وَأَعْلَمُوا أَنَّ أَغْلَاكُمْ مَلَائِكُمْ وَأَذْكَاهَا وَأَرْفَعُهَا
فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرُ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ ذِكْرُ اللَّهِ
سُبْحَانَهُ وَتَعَمُّ فَإِنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ أَنَا حَلِيسٌ
مَنْ ذَكَرَنِي وَقَالَ سُبْحَانَهُ أَذْكَرُونِي أَذْكَرَكُمْ
أَذْكَرُونِي بِالطَّاعَةِ وَالْعِبَادَةِ أَذْكَرَكُمْ بِالنِّعَةِ
وَالْإِحْسَانِ وَالْحَمْدِ وَالرِّضْوَانِ فِي بَيْتِ كَهْ خَفَرَتْ
رعد بر صاحب خود پس فرمود که در باغی بهشت گفته بارگاه
چیز است باغ بهشت فرمود مجلسی که در صبح کسب و کسب و ذکر کسب
و هر که خلد بر آن منزل در مرتبه خود و تو فضا پس بایر در نظر کسب و سبب
چگونه است منزل خود انقوله بر مرتبه خود ای تم فرمود که بنده و باران
مرتبه که فرد آورده است بنده خود را یعنی اتمه تقسیم هر وقت یک
مرکز همان قدر خود تقسیم دور یکبار است و مرتبه بار میوه و در این
بهترین علمها را شناسد اما صاحب شاد و پاکیزه ترین آن و بلند ترین آن
محب و رحمت و بهترین چیز که طلوع کند بر او قناب ذکر خدا است بر روی
خود خبر داده است از نفس خود فرموده است در این هنر که در
و در هر مرتبه و در هر مرتبه است ذکر و کسب نامزد ذکر که نمی بیند
کسب و طاعت و عبادت تا فریاد کند نعمه رحمت و بر حجت در ضوآن
حیث شتم این بار به رحمت که در کتاب الهی و در هر مرتبه و در هر مرتبه

بسم الله

۴۲

كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ بَادِرُوا إِلَى رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ
وَمَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حِلَقُ الذِّكْرِ فِي بَيْتِ مَنْزِلَتِهِ يَبْتَغِي
كفشتن بارگاه چه چیز است باغ بهشت فرمود صفای ذکر خدا حیث شتم
در کتاب از حضرت صدق آل مریدان نقل کرده ما من مجلس
يَجْتَمِعُ فِيهِ الْإِبْرَارُ وَفُجَّارٌ ثُمَّ تَفَرَّقُوا عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ
إِلَّا كَانَ ذَلِكَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي بَيْتِ مَنْزِلَتِهِ
مجلس و جمعی کنند و نیز مجلس بزرگاران یا بزرگان به از این لذت که
متفرق شوند بغیر ذکر خدا اگر گفته بوده باشد آن مجلس حسرت بستان در روز قیامت
حیث شتم در کتاب بزرگوار حضرت رسول الله ص منقول است که قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِي مَجْلِسٍ فَلَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ وَلَمْ يُصَلُّوا
عَلَى نَبِيِّهِمْ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسَ حَسْرَةً وَوَبَالًا عَلَيْهِمْ
یعنی نیست و نداشتن از قومی که جمعی کنند و مجلس پس ذکر خدا نکنند و
صورت بر پیغمبر خود نفرستند مگر گفته بوده باشد آن مجلس حسرت و در
بر ایشان در روز قیامت حیث شتم از دهم ابن فهد از ابن الحسن التمیمی
روایت کرده از حضرت پیغمبر ص إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَمُرُّونَ عَلَى
حِلَقِ الذِّكْرِ فَيَقُومُونَ عَلَى رُؤُسِهِمْ وَيَبْكُونَ بِكَلَامِهِمْ
وَيُؤْمِنُونَ عَلَى دُعَائِهِمْ فَإِذَا صَعِدُوا إِلَى السَّمَاءِ يَقُولُ
اللَّهُ تَعَالَى يَا مَلَأَ لَيْلِي أَيْنَ كُنْتُمْ وَهِيَ أَعْلَمُ فَيَقُولُونَ
يَا رَبَّنَا إِنَّا حَضَرْنَا مَجْلِسًا مِنْ مَجَالِسِ الذِّكْرِ فَأَيُّهَا

و فقهیم الا ذکر الله و انما رجب است از خضوع و خضوع در رغبه و بکاء و خوف
 و خشیه که در این شایع بان ناطق شده و در ادوی سید اما خضوع چنانکه در حدیث
 در آمده است و از آنجا که بعد از خضوع له و آه خضوع چنانکه در آیه کریمه میفرماید
 لَرَأَيْنَا بِهِ الْقُرْآنَ عَاجِلًا لِرَأْيِهِ خَاشِعًا مُنَصَّدًا بِكَ كَرَفُوهُ سَدًا
 بودیم این قرآن را بر کرده هر آنکه میسر بر سر زانو را خضوع گشته و در از هم پاره پاره
 شونده از ترس خداوند و ترس و آه رغبه و رهبه چنانکه در حدیث آمده است
 و جعفر صادق علیه السلام است که الرغبه ان تسقبل ببطن كفك
 الى السماء والرهبه ان تجعل ظهر كفك الى السماء
 و قوله و تبذل اليه تبذله قال الدعاء باصبع واحد
 و تشير بها و التضرع تشير باصبعك و تحركها
 و الا تبها لرفع اليدين و مديهما و ذلك عند الدعاء
 ثم ادع بغير رغبه ان است که کف در دست بودی کسان کفر در رهبه که در دست
 در دست بودی کسان براری و قول حق میفرماید و تبذل اليه تبذله بغير رغبه
 در دست که بکشت و تضرع که است که بر دانت و حرکت دهی آنها را
 و انبها لرفع و مبالغه در روال و آه بکاء و خیمه در کتب کفر و ایمان از کائنات
 و کتب بفر و کفر و فقه و روت هر کل عین باکیه يوم القيمة
 و عین سهرت فی طاعة الله الا ثلثة عین بکت من خشية الله و عین غصت
 و چشم بید در ربه و چشم بفر چشم است در ربه و چشم بکت که این است الله
 سه چشم چشمی که گریه به از ترس خدا و چشمی که گریه به شده باشد از محرم
 و الله

و لا خوف خشیه چنانکه محقق ملاحظه فرماید و در اوصاف انوار میفرماید
 هر چند که بفرمانه خوف خشیه بکشت و روت و در عرفان حقیقت بیان هر چه
 فرق است خشیه بعد از صحت ایمان یا خشیه الله من عباد الله العلماء
 و بهشت بیان صحت است و کتب لمن خشی ربه و خوف از ایشان منقولات
 لا خوف علیهم و لا هم یخزفون بر خشیه گشته و روت باشد
 بسبب غفلت و بهشت حق غرور و غلوه و خوف بر تقوی و خوف و قهر و از
 ادوا حق و نه که با کفایت ادب و رعب و ترس با خفا و بطاعت و نه که در
 بر خشیه خوف و صحت و یخشون ربهم و یخافون سوء العذاب
 و بعد از بران در ربه بخشیه نفوس است هدی و رحمة للذین هم
 لربهم یوحدون و اینها عبارت از وجه است چه وجه عبارت از باطن
 چیزی است که سابق بر این یافته بود و این راسته مرتبه است که وجه و وجه و وجه
 اما وجه عبارت از در دست و در دست و در دست از جانب حق تعالی و در دست
 و تغییر میباید در از از دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 و از ادوا حق و نه که با کفایت ادب و رعب و ترس با خفا و بطاعت و نه که در
 میفرماید لی مع الله وقت لا یسعه ملک مقرب ولا نبي
 مرسل و هر کس حق متابعت کفر است بیا آورده و وجه است که از ادوا حق
 در خود رغبه بفر و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست
 ادعوا الى الله علی بصيرة انا و من اتبعنی و من اتبعنی
 که است که از کرده است در ادوا حق و در دست و در دست و در دست و در دست

پس حق تعالی عطا کرده است و در این عالم که درجه در حق چنانچه میفرماید و اِنَا اِذَا
 اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِثْرًا رَّحْمَةً فَرِحَ بِهَا و بحسب کثرت و کمیت هر امری
 و معرفت حق تعالی بشرط استقامت است یعنی آنکه در کتاب عوالم اللطیف بن جواد
 میگوید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل میکنند اِذَا ارَادَ اللّٰهُ
 بِعَبْدٍ خَيْرًا فَفَحَّ عَيْنَ قَلْبِهِ فَيُشَاهِدُهَا مَا كَانَ غَائِبًا
 عَنْهُ یعنی هرگاه خواسته باشد خداوند به بنده از نبی که آن خیر را میگوید
 میبکشد چشم دل او پس بر بنده با چشم در آن عالم است و توجیه خود را
 درجه از جنت است نه با معنی جسمانی بلکه در اوقای حضوری از آنچه
 سابق گذشت روی میسر هر امانه بر تبه است و در سبب اختیار کننده چنانچه
 در درجه هم میرسد پس از درجه ثبوت و در جرات که با ثبوت و در جرات
 در تقوای این یقه هرگاه که است و کاه از کاه است و عرام است و حرکت کند زیرا که
 هنوز از تعقیب و نبات و در جرات نفی با لکلیه خلل یافته ممکن است
 و شیاطین نفس را دوست یافته بطرف خود میکشند و مرتبه بر تبه مطاعت
 شیطان از ایمان بری شود نظم کردن و شجر بر سه حال از نفس نه پای
 از فصل اول و در برد خاتم فرخنده که در بوجو آنجه برده است و صاحب وجو
 کاه است و هرگاه سلطان عالم بر روی غلبه نبیند چنانچه خواهی باشد اگر خلع
 حرکت کند و اگر خلع حرکت نکند و در این بکند گفتیم هرگاه که بر تبه باشد
 و توجیه از برای او روی دهد تا از منع حرکت کند و مبادا شیطان نفس
 بر او راه یابد و گفته صدق حرکت بمنزله کفره انقیاض از حضرت صادق
 علیه السلام

روزی که من کفر نکنم و اعظم من قبله و از اجور من نفسیه
 و کفر نکنم که قرین مرشد است ممکن عدوه من عنقه یعنی
 کعبه که نباشد از برای او و در خط از قریب خود و زجر کننده از نفس خود و نباشد
 مراد از قرینی مرشد و دهنده باشد او را مستط میگرد و در مرشد شیطان
 بر کردن او و در کافه جا بر روزی که بر تبه است نفس نکند قال قلت لابی
 جعفر یم ان قومًا اذا ذكروا شیئا من القرآن اوحدا
 ثوابه صیق احدهم حتی یروی ان احدهم لو قطعت
 یداه ورجلاه کما یسیر بک لک فقال سبحان الله ذلک
 من الشیطان ما یهدا فاعتوا انما هو اللین والرقه
 والذمعة والوجل یعنی راوی گفت که گفتیم بحضرت امیر علیه السلام
 که قومی هستند که هرگاه در کفر کنند چیزی از قرآن یا حدیث کنند با بیعت
 میشد یک از اینها بر تبه بر کمان بهر شیوه اگر دستهای او با بهار او بر تبه
 و از فرشتد پس حضرت فرمود سبحان الله این شیطان است باین طرح کرده
 فرمود نیست حال حق که مرزمرز در قریب از کتب و در س از خدای تعالی
 نه اظهار غیبت با آنکه او را نیستی در حق باشد هرگاه که از راجع نفس یا عیض یا
 یا مرشد حق و در شیطان با و دست غیبت که در سبب غیبت است
 و نفس که از عالم است و در این عالم غریب است و غیبت و غیبت
 از برای صحت و فایده چون قدری از جرات طاعت بیرون که و شیئا
 که در این کفران عالم روح و در خط از قریب خود و زجر کننده از نفس خود و نباشد

اور حرکت چنانچه مرکز شد و از بعضی شایع نزال کرد و از وجه صوفیه نوح سماع قول حقان
 به موعظه پس در جواب گفت از جهت گفته معانی چند برایش در آن حال صلیب
 که از غیر برایش نماند است پس گویا برایش طریقی در صدی از جبر الیه است
 مرضیه بر و از این وجه او برایش روی در چنان فرمود عشق را معشوق طلب
 بطوب و روح طالب صادق صحت بهر ای نفع صدها پرورد می کند بهای روحانیست
 و الهیست و موعظه در ظاهر برود و چون قوت آن رسیده ظاهر بر آن
 نیست چنانچه در حدیث در صفت کوی واقع شده که **لَوْ لَا الْأَجَالُ الَّتِي**
قَدْ كُنْتُمْ لَهَا لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ شَوْقًا
إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ چنانچه در شرح اربعین مذکور است
 و بعد از این حالت در الفور جواب واقع می شود فرج مکر کردن و میوه زدن
 مبتدیان می شود چه حالت مستمع به استقامت و استقامت و استقامت به استقامت
 و تکیه بر استقامت زیادتی ثواب و استقامت به استقامت از اجتناب از حقیقت است
 بهر صفات بشریت و عظمت آن و تکیه بر استقامت از اجتناب از حقیقت است
 حقیقت است از جبر صفات بشریت و غیبت است آن غیبت و ذوال آن
 آن بر چهار قسم است اری و اعلی و صفات و ذوات و درخت یک از انواع است
 و بیان آن و کیفیت بر یکدیگر این مختصر نیست و اما هر سماع سه طبقه اند
 یکا آن است که رجوع می کند در سماع خود به طاعت حق برایش را در آنچه
 می شنود و یا در آنست که رجوع می کند در آنچه می شنود و به طاعت احوال و صفات
 خود و انجاست و بسته از بعد خود و طاعت می شنود از روی صدق حق را و در

که فرمود از هر مجرای که در عین و عوالم و بنای هر شایسته است و جمع سماع است
 برایش می شنود بر یک سماع و طبع مستقیم و شایسته است که به طاعت و در نزد او
 و هر که مستعد محبت و باطن سماع آن تکلف به و تکلف به هر نوع است که از تکلف
 می کند در سماع از روی طلب حقا به منفعت و بنای در به نظر آن است و این سماع
 و خجست و این نهم و علم است و یا دیگر تکلف خود را بسامع می کشد از جهت طریقی
 شایسته را ای بیای بهیچیکه کسر خود را بگریه برادرش بر کریمه بیاید و این سماع است
 بر آنکه وجه معنی این است چیزی را که سبب برین باطن باشد وجه تسمیه از وجه کلام
 اشهر است و این از جهت نراحت و به طاعت است و صفا خود را پس هر کس
 بخود عبادت سیه کند و لذای لذای رسیده و هر کس لذت در لذت
 و بهر یافت بر وجه عبادت از غایت و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است
 و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است
 تا شیر کردن در این و ظهور از آن بر طاعت بر وجه از طاعت کمالی در نزد
 است و این سماع که به طاعت است بر وجه از راه بهای نفس و محض مراد
 و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است
 بلکه حرکت می کشد به طاعت است پس هر سماع مستقیم طریقی که از غیر حق است
 حرکت می کشد به طاعت است و از هر حق را در او و در او در نزد است
 و هر سماع طریقی که از غیر حق است و از هر حق را در او و در او در نزد است
 است و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است و به طاعت است

هَكَعٌ وَلَا عَفٌّ وَلَا صُلْفٌ وَلَا مُتَكَلِّفٌ وَلَا مُتَعَمِّقٌ جَمِيلُ الْمَنَازِعِ
كَرِيمُ الْمَرَاجِعِ عَدْلٌ أَنْ غَضِبَ رَفِيقٌ أَنْ تَلْبَسَ لَا يَتَهَوَّنُ
وَلَا يَتَهَنَّكَ وَلَا يَتَجَبَّرُ خَالِصُ الْوَدِّ وَثِقُ الْعَهْدِ وَفِي الْعَقْدِ
شَفِيقٌ وَصُولُ حَلِيمٍ خَمُولٌ قَلِيلُ الْفُضُولِ رَاضٍ عَنِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ مُخَالِفٌ لِهَوَاهُ لَا يَغْلُظُ عَلَى مَنْ دُونَهُ وَلَا
يَخُوزُ فِيهِ لَا يَعْينُهُ نَاصِرٌ لِلدِّينِ مُحَامٍ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفٌ
لِلْمُسْلِمِينَ لَا يَخْرُ التَّائِبُ سَمْعَهُ وَلَا يَنْكِي الطَّمَعُ قَلْبَهُ وَلَا
يَصْرِفُ اللَّعِبُ حِكْمَهُ وَلَا يَطْلُعُ الْجَاهِلُ عَلَيْهِ قَوْلُ الْعَمَّا
عَالِمٌ جَانِمٌ لَا يَفْخَاشُ وَلَا يَطْيَاشُ وَصُولٌ فِي غَيْرِ
عَنْفٍ بَذَلٌ فِي غَيْرِ سَرْفٍ لَا يَخْتَالُ وَلَا يَغْدَارُ
وَلَا يَقْنَعُ إِثْرًا وَلَا يَحْجِفُ بَشَرًا رَفِيقٌ بِالْمَخْلُوقِ سَاعٍ
فِي الْأَرْضِ عَوْنٌ لِلضَّعِيفِ غَوْثٌ لِلْمَلْهُوفِ لَا يَهْتَدُ
سِرًّا وَلَا يَكْشِفُ سِرًّا كَثِيرُ الْبُلُوِي قَلِيلُ الشُّكُوي إِنْ
رَأَى خَيْرًا ذَكَرَهُ وَإِنْ عَافَى شَرًّا سَتَرَهُ لَيْسَ السُّرُّ الْعَيْبَ
وَلِيَحْطِ الْعَيْبُ وَيَقْبَلُ الْعَثْرَةَ وَيَعْفُو الزَّلَّةَ لَا يَطْلُعُ
عَلَى نَصْحٍ فَيَذَرُهُ وَلَا يَدْعُ جَنَحَ حَيْفٍ فَيُصْلِحُهُ أَمِينٌ
رَاضٍ تَقَى زَكَرَتِي يَقْبَلُ الْعَذْرَةَ وَيَحِلُّ الذِّكْرَ وَ

يَحْسُ

وَيَحْسُنُ بِالنَّاسِ الظَّنَّ وَيَتَبَهُمْ عَلَى الْعَيْبِ نَفْسُهُ يَحْتَفِي
اللَّهُ بِفَقْهِهِ وَعِلْمِهِ وَيَقْطَعُ فِي اللَّهِ لَغْزِمٌ وَحَرَمٌ لَا يَخْرُقُ بِهِ فَرْجٌ
وَلَا يَطْيِشُ بِهِ مَرْجٌ مَذْكُورٌ لِلْعَالَمِ مُعَلِّمٌ لِلْجَاهِلِ لَا يَتَوَقَّعُ لَهُ
بِأَقْنَةٍ وَلَا يَخَافُ لَهُ غَايِلَةٌ كُلُّ سَعْيٍ أَخْلَصَ عَنْدهُ مِنْ
سَعْيِهِ وَكُلُّ نَفْسٍ عَنْدهُ أَصْلَحَ مِنْ نَفْسِهِ عَالِمٌ بِعَيْبِهِ شَا
يَعْمَى لَا يَشُقُّ لَغْزِمُهُ غَرْبٌ وَجِدُّ حَوْزٍ حَبِيبٌ فِي اللَّهِ وَجَاهِدٌ
فِي اللَّهِ لِيَتَّبِعَ رِضَاهُ وَلَا يَنْتَقِمَ لِنَفْسِهِ نَفْسِهِ وَلَا يُؤَلِّقُ
سُخْطًا وَتَبَّ الْجَالِسُ لِأَهْلِ الْفَقْرِ مُضَادٌّ لِأَهْلِ الصَّدَقِ
مَوَازِرٌ لِأَهْلِ الْحَقِّ عَوْنٌ لِلْغَرِيبِ أَبٌ لِلْيَتِيمِ بَعْلٌ
لِلْأَرْمَلَةِ خَفِيٌّ بِأَهْلِ الْمَسْكَنِ مَرْحُومٌ لِكُلِّ كَرِيهَةٍ مُأْمُونٌ
لِكُلِّ شِدَّةٍ هَشَّاشٌ لِشَأْنٍ لَا يَغْتَابُ سِرًّا وَلَا يَحْسَبُ
صَلِيْبٌ كِظَامٌ بِسَامٌ دَقِيقُ النَّظَرِ عَظِيمُ الْحَذَرِ لَا يَجْلُ
وَأَنْ يَجْلُ صَبْرٌ عَقْلٌ فَاسْتَحْيَ وَقَعَ فَاسْتَغْنَى حَيَاؤُهُ
يَعْلُو شَهْوَتُهُ وَوَدَّهَ يَعْلُو حَسَدُهُ وَعَفْوُهُ يَعْلُو
حَقْدُهُ وَلَا يَنْطِقُ لِغَيْرِ جَوَابٍ وَلَا يَلِيسُ إِلَّا الْإِلَاحَ
قَضَادٌ مَشِيءٌ التَّوَاضَعُ خَاضِعٌ لِرَبِّهِ بِطَاعَتِهِ
رَاضٍ عَنْهُ فِي كُلِّ حَالٍ لَا تَهْ نَيْتُهُ خَالِصَةٌ أَعْمَا
لَيْسَ فِيهَا غَشٌّ وَلَا خِلَاجَةٌ نَظَرُهُ عِبْرَةٌ وَسَكُونُهُ

فكرة وكلامه حكمة مناصحا متبازلا متواخيا ناصح
في السر والعلاية لا يهجر اخاه ولا يغتابه ولا يهكم
به ولا يأسف على ما فاتته ولا ينجح على ما اصابه
ولا يرجو ما لا يجوز له الرجاء ولا يفشل في الشدة ولا
يبطئ في الرخاء يخرج العلم بالحلم والعقل بالصبر تراه
بعيدا كسلا دائما نشا طه قويا امله قليلا
ذلك متوقعا لاحله خاشعا قلبه ذا كرامة
قافعة نفسه منقيا جهله سهلا امره حزيننا لذنه
متبعة شهوته كظوما غيظه ضافيا خلقه امنا
منه جاره ضعيفا كره قانعا بالذي قد له متينا
محكما امره كثيرا ذكره يخالط الناس ليعلم نصيب
ليسلم ويسال ليفهم ويخبر ليغتم لا ينصت للخير
لنفره ولا يتكلم لتجبر على من سواه نفسه منه
في غناء والناس منه في راحة القرب نفسه لا
خوفه فاراح الناس من نفسه ان يغني عليه صبر
حتى يكون الله الذي ينصر له بعد من تباعد
منه بغض وراهته ودنوه فمن دنا منه لين ورحمة
ليس تباعد تكثر ولا عظمة ولا دنوه خديعة
ولا خلا

ولا خلافة بل يقتدى بمن كان قبله من اهل الخير فهو
امام لمن بعده من اهل البر قال فضاح الهمام صيحة
ثم وقع مغشيا عليه فقال امير المؤمنين ع اما والله
لقد كنت اخافها عليه وقال هكذا تصنع الموعظة
البالغة باهلها فقال له فانك بالاك يا امير المؤمنين
فقال ان لكل اجلا لمن بعده وسببا لا يجاوزه فهلا
لا تعد فانما نفت على لسانك هذا شيطان في
مخرج زيرك دون وجهه او اثار خصاله فيه او درهم او غم ولا زود عقير
سینه کش از همه چیز فراخ تر نفس از همه فر تر باز در زود کست جورا
از هر امر خفا دینی و دویست بر عکس جهنم اخروی نه کینه در دوزخ چه
نه بر روی محم چه نه کسر او شام دهر نه عیب کبر گویند را نه غیبت کینه
مؤمنان را به است با سر افندی کردن و تکر و دشمنی است باری و تقوا غرض
بسیار است از برای اخوت و لذت و اشر مشمار از عدم عفت اکثر ذوات
خدا مرش است از ما کفشتها پس از میوه است و ذر و بسیار صبر کننده
دش کر غلین است از فکر کردن در احوال عقی و خوشحال است بناد و در کار
در در دنیا بسهلی از دنیا است قانع و خوش خست با محرم قانع و محکم است
در اوقا و درای و شیوه است کم ندری اگر بختد حق بر زرد و اگر خشنم کشف
تمی نه بر خنده و اول لب شیرین کردن باشد و پر سید او برای یاد گرفتن
باشد و باز گرفتن او در گفتار برای فهمیدن بسیار است علم او بزرگ است

باشد و خرم نه ترش رو باشد و نه احوال بود راحت و جو کینه سخت باشد و کار خدای
 خشم فرو خورده و بسیار تنگ کننده و با کین بین و سخت ترشاک از جهان فرین
 و کین باشد و اگر کسی بد کند و از دین بگریزد و خشمش شود پس چه کند از حضرت
 حق و قناعت و از دین استغنی شود از همه خلق و جای او عینه کی گشته بر خورشید او
 و در تر او افزون کند چهره و خفا او را تا کند بر کینه او و دیگر چیزی غیر از
 حق در است و نه بر سر معتدل از کین پس بگریزد نه موجب تق فرشته
 و نه موجب تنفر و در راه رضای تو اضع کند و کینه او را از کین او دور کار خدو
 خضوع کند و فروتنی بطلات و عبادت در هر شیء از او در جیب صانع است
 بت برگ و خالص باشد و نه فریب و او را نظر کردن او پنهان کردن
 باشد و خورشید چون دوفکر کردن و خرم او است و درست و در حاله
 نیک خفا مژگان شود و با این بخش نماید و اغا را بدردی کند و نصیحت
 گشته باشد خلق را در پنهان و اندک روی نکرده از کینه او
 در او و غیبت ایشان نکند و دیگر ایشان نکرده و از او کین نشود از کین او
 فرستند است از این جمعیت دنیا و ملکین باشد از جهه انکه رسیده
 است با و از مصیبت و بلا و از زو کینه و از زو کینه چیزی را که جزین
 او را از زو کردن و ضعیف نشود در خشم و طغیان نکند و در فقر خویش
 و خوار و پائیز و علم را با علم و حق را با صبر و مهربانی او را از کینه
 کردن در کار حق باشد و خرم از حق است و معبود مطلق و کون است
 از زوی او و به طول است و کم است لغزش او از راه حق و منتظر است
 کوا

۵۷
 کف را و ختم است هر دو و با لاله است پروردگار خود را و قانع است نفس او
 و بر طریقت جبهه از زوی و سیرت کار او و لذت و کین است از کین خود را
 شهود او و خورشید او فرموده خورده شده است خشم وی در روشن و عیب است
 خلق او و اعظم است از او همه بیهوشی و ضعیف است بگریزد از کین او و کار است
 با خشم معتزله است از کین او و استوار است صبر او و محکم است کار او و بسیار
 ذکر او و آینه ترش کند با محرم از کین او چیزی را که رفتن یا بداد او و در آخرش
 از کین او سلم چون از جهادش روزگار و زوال کند از کین او فیه یا فیه
 و تجارت کند از برای غنیمت و فتن و کوشش نماید از دین و حیرت از کین او
 کردن بان و خرم نمیکند از کین او بگریزد خورشید و نفس وی از زوی در خفاست
 و محرم از کین او در خفاست و در است و تقب از خشم است نفس خود را از کین او
 آخرت و رحمت داده است محرم از کین او خورشید تن اگر عظم کسی را و
 صبر کند تا خدای تعالی او را دوست بماند و هر ری کردن او از کین او که هر ری
 میکند از او دشمنی کردن است با دنیا و هر ری کردن از کین او و کون چون او
 با انکس می گوید یا کند با او زمر کون است و مهربان نیست از کین او
 از انکس برای اظهار عظمت و جبر است کون کین او با محرم بواسطه
 مکر زدن و فریب دادن بلکه پروردگار که پیش از بوده اند از خجانی
 و او پیش است که ای را که بعد از او آینه از کین او را دی که پس از کین او
 تمام فرایند عظیم و کینه و بهر شش پس فرمود حضرت امیر المؤمنین
 بجهت قسم هر چه میرسد بر او و انقدرت فرمود و همچنین میکند و عظم را

الله سبحانه وتعالى في يوم القيمة في يوم القيمة في يوم القيمة
 هر چیزی را قریب از آن میسر است و در روزی که در آنجا میسر است
 خود را بشناسد و خود را بشناسد و خود را بشناسد
 اینها همه از آن است که تمام در طاعت غشیه جان بخت غشیه کنیم کرد
 در دنیا بدو بقا پیرست مخرج چرخ با هر دو بخت غشیه میسر است و همچنین در دنیا
 که از آنکه شوق به مشیت و وجه حاشیه در طاعت او در آنجا بکاف
 چنین فکر که از روزی روزی که من از صبح کردم در مسجد نظر کرد و بگویند
 که پیش از آنکه در طاعت روزی روزی که من از صبح کردم در مسجد نظر کرد و بگویند
 نگاه سرفروزیه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
 كيف أصبحت يا فلان و در روایتی دیگر با حاشیه صریحا در وضع
 فقال أصبحت يا رسول الله موقنا فحبت رسول الله
 من قوله وقال إن لكل يقين حقيقة فما حقيقة يقينك
 فقال إن يقيني يا رسول الله هو الذي أحزنني و
 أسهر لي و أظلم هو أجزئي ففرت نفسي عن
 الدنيا وما فيها حتى كاتي أنظر إلى عرش ربي
 وقد نصب للحساب وحشر الخلاق وأنا فيهم
 وكاتي أنظر إلى أهل الجنة يتنعمون في الجنة
 ويتعارفون على أرايك متكئون وكاتي
 أنظر إلى أهل النار وهم معدون فيها

بصم خون

ليصطخون وكاتي لأن أمتع فحبت أهل النار يلدوني
 مسامعي فقال رسول الله لا صباه هذا عبد
 نور الله قلبه بالإيمان ثم قال ألستم تعلمون ما أنت
 عليه فقال الشاب ادع الله يا رسول الله إن
 أرتق الشهادة معك فدعا رسول الله فاستشهاد
 بعد لتسعة ففر وكان هو العائش في بركت رسول
 چگونه صبح کردی ای حاشیه در جواب گفت کردم در طاعتی در محبت یقین بگویم
 تعجب کرد حضرت رسول از گفتار او فرمود از برای یقینی حقیقی است
 پس چه چیز است حقیقه یقین تو پس گفت حقیقه یقین من یا رسول الله است که
 بخون آورده است دل را و به بیهری آورده است شب را و نوشته کرده اند
 حکم را پس باز دهم نفس خود را از دنیا و آنچه در اوست تا آنکه کی نظر میکنم
 بعرض پروردگار خود و حال کنم باز نوشته است از برای من به عرض خود
 شده و در میان محسوم و کی نظر میکنم به هر شئی در نعمت از در بهشت و دیگر
 میشناسم و بهشتها تنگ کرده اند و کی نظر میکنم به هر جنم و مغرب از در
 جهنم فریاد کن و کی اکل میشوند از هر جنم را که بگویم هر چه پس حضرت
 را هر چه با صاحب فرمودن این بنده است منور کرده است خدا را
 دل او را با یان پس حضرت بشارت دادند بهش آنچه تو را می بینی یقین
 خود را از دست برده پس انجوان التماس کرد یا رسول الله از خدا و خواه
 که روزی که خداوند را با تو برسد و ما که حضرت بعد از آن جواب

[illegible][illegible]

فاروقا شرب لسان صیق یفوق علی علومها شواهدا علیها طاعت
 نبین کذب دعوی الله پس در طرق مخالف و مخالف در حقیقت وجهی
 هستی بخت پیوسته در کتب متعدد منقول است مشرب صبح اقبوب و
 حقایق الایمان غیران که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که این لله تعالی
 شربا بایا و لیائیه اذا شربوا سکرُوا و اذا سکرُوا
 طربوا و اذا طربوا طلبوا و اذا طلبوا وجدوا و اذا
 وجدوا ظابوا و اذا ظابوا ابوا و اذا ابوا
 و اذا ابوا اخلصوا و اذا اخلصوا وصلوا و اذا
 وصلوا اتصلوا و اذا اتصلوا افرق بلیهم و بین
 حبیبهم یعنی تحقیق در رضه ایراست از برای درستان خود شربا
 در هرگاه بنوشند مست گردند و هرگاه مست گردند بطرب آیند و هرگاه
 بطرب آیند طلب حق کنند و هرگاه طلب حق کنند حق را بیابند و هرگاه
 حق را بیابند خرقه شوق شوند و هرگاه خرقه شوق شوند بالکلیه رجوع بکی
 کنند و هرگاه بالکلیه رجوع بکی گردند از صفات زینده و غیر حق که خسته شوند
 و هرگاه که خسته شدند از غیر حق پاکیزه و خالص شوند و هرگاه پاکیزه و خالص شدند از غیر
 حق بقی برسند و هرگاه بقی برسند اتصال بقی بیابند و هرگاه اتصال بقی بیابند
 فرقه نیست میان ایشان حبیب ایشان در صفات و صفات حسنیه در ذات
 که ان محاسن پس معنی اتصال بقی اتصال صفات و صفات حسنیه است
 که در حقیقت اتصال معنی ان کامل است که مرتبه جامعیه است از جمله مراتب
 پنجاه

پنجاه که در جمیع عرفان حضرت محمد مبینه چنانکه در اصول گفته و در شده که این روح
 الهی که لا شد اتصال که بروج الهی تمام اتصال شمع شمس به شمع عظمی و در شمع
 سره میفرماید شعر هرگز در پی هیچ مخلوقه کرد خدای چنانکه کرد ابو تراب
 او نشود که لا کرد و در تحقیق در اجبه و وجه و وجهی که در این و صفات
 اشعاع البقیه تسبیل العلم امارف سله اینده شمع صفی الین ابدی قرقر سره کلمات
 و ان و بیانات شاف در در سزاوار دهم در دین سله ایراد نام چنانکه در صفات
 مذکور است و شمع قرقر سره فرموده این مقام را کتب حاصل فکرت کرد و حاصل بفرمود
 نه ان عظمی است که چون بنده خود را بر ریاضت مشرب مشغول دارد و بفضیله
 حاصلی را میگوید و در کتب فاضله بر تیه من شاء و فرموده ما را واقعه است
 و حاصل واقعه ان باشد در کتب بعضی کتب و در نازل خود بین النوم و البقیه
 غریب شکل و الان جنبه و در صفات منار خود و عقده ان را نقش نبوی و نقیض
 و چون از ابعاد صبر آورد از واقعه کریمه و در وقوع ان هیچ خلل نباشد
 و عقده را در ان مدخل باشد و لا عقده را در حال مدخل نباشد زانکه عقده نقش
 بنده در صورت آورد عشق را بر فرخ از ان جلاله و کبریا است اما حاصل
 سر و کتبت بفرمود و در صفات شمع عقده را بر مدخل نباشد و واقعه را فرمود
 و در در صفات کلاه شمع در سرعت باشد و کلاه نباشد باشد و کلاه نباشد و کلاه
 در غایت شمع در صفات حال بر او غالب گردد و در صفات حال در طرفی طرفی
 نماید از ابعاد کلاه و در صفات صفات تا در صفات ممکن گردد و در کلاه
 که از ابعاد کلاه تر میسند و حاصل شد از صفات فایده است و در فواید

ان غرض میکنه و اثر میگرداند و طعم و بوی آن تمام میگردد و بعد از آن بچشم
 میبیند در صحت و انواع آن در غرض میکنه و آن را بچشم میبندد تا چون بچشم
 میزنند و بچشم میگرداند و در احوال متمکن میشود اکنون از غرض کردن لایق باشد
 و صاحب غرض گشته است تا در وقت آن شرب و کسب نماید که بخواهد تا از غرض است لذت
 طعم و رنگ و بوی و در حضرت شیخ صفی الدین فرمود که هر چه در غرض است
 باشد و وجه متوسل را و وجود منظر را در غرض را قهر را و اثر را و لذت را و لذت را
 از برای آنکه دل از غرض بیرون نگردد باشد اما صحت و قوه تمام باقیست و از غرض
 بیزار نشود و همچنین که با غرض بر بوی قهر را و لذت را و لذت را و لذت را و لذت را
 تفکف میزند باشد همچنین که قوت با غرض و لذت را و لذت را و لذت را و لذت را
 اینها نیز حرکت است میان وجه و در وجه و این شخص را که چه قوت را بکشد و در غرض
 گردد اما آفتاب را غرض است که وجه از آن کس است که در غرض است و در غرض
 وجه است که دل از غرض بگریزد و وجه است که در غرض است و در غرض
 در وقت بماند و چون در وقت بماند و در وقت بماند و در وقت بماند
 حرکت در وجه قوی تر باشد و جنبه را در وجه بماند و اگر ضعیف تر باشد بر مثل
 کتبا و جرح کتبا و در حرکت و در آن است که اگر بیشتر حرکت قوی تر باشد
 و جرح آن نه تر و آن شکفتن را ضعیف تر و بزرگتر و آن را بچشم میبندد و در غرض
 قوی تر باشد و در آن است که در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه
 چنان مغلوب گردد که اگر از غرض بماند و یا غرض از وی بماند و یا غرض
 نود و نه باشد و چنانکه حال و در وقت و در آن است که در آن وجه و در آن وجه

و اثرش همچنین که بزرگوار و اخلاقی که در چشم باشد و آن غرض و در غرض و در غرض و در غرض
 نماند چون صید خود میکند با بخت و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه
 بافته باشد پس لایق وجه چون در غرض چیزی شنود و در غرض و در غرض و در غرض
 خبر و در غرض نیست بر او غلبه کند و آن غرض و در غرض و در غرض و در غرض
 او را و در غرض کرد و از او وجه که در غرض و در غرض و در غرض و در غرض
 عیناً اقلب با حفظان فلان که از این وجه است که غرضی شسته است و در غرض و در غرض
 مکان پس در وجه متبعیت حال و وقت خود کند تا حال و وقت خود بماند و چون
 با نماند و وقت خود بماند و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه
 باز که اما صاحب غرض متمکن حال و وقت خود باشد و در آن وجه و در آن وجه
 و صاحب غرض را اگر غرض در آن حال حرکت کند که بماند و اگر غرض کند اما در آن
 سکون خود باشد و در آن حال و وقت خود بماند و در آن وجه و در آن وجه
 حالت ابراهیم جنبه ای در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض
 در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض
 از آن که معلوم است در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض و در غرض
 وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ كَأَسَمَرٍ يَمْثُرُ السَّحَابُ فِي
 شام که هر دو از غرض بماند و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه
 قدس الله سره این وجه را حالت تمام میکند و از آن که باشد و در آن وجه و در آن وجه
 و از برای آنکه چون در وجه را غرض را غرض و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه
 است از سران غرض را که غرض و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه و در آن وجه

بعد از این در علم بر او عن علیاً و کبراء ائمتنا لغیرتھا و نقاستھا
 و تعظیماً لیشانھا سلسلہ الذہب منہ و عبہ الکریم ابن ہوزن ائمتہ
 کتبه در علم تصوف تصنیف کرده در باب صریح است از اجرت در آنجا میفرماید
 از محفوظ معروف بن فریدر اگر فرزند شیخ کبیر بود و سبب الهی و لدی عاق میکشند
 قبر معروف بن ابی حنیف و او از بزرگان حضرت امام رضا علیه السلام میگردانند
 از او عیاق و عاق در معروف بود و مادرش نصرانی بود و او طبع کعبه برادر او را
 بمعلم معلوم میگفت که که خداوند او را شمس است میگوید که در الواحه معلوم زد و او را از روی
 معروف که بخت پر و مادرش میکشند کاش معروف بپای هر فرزند هر خوار که کاش
 پس معروف که بر درخت حضرت امام رضا علیه السلام نشاند و چون برکت بمنزل او
 و در گرفت پر و مادرش گفت که کسی گفت معروف کشته شده و دینی گفت
 دین بخیر پس پر و مادرش نیز نشاند و رویش خط را نیز در تکرار الهی
 احوال معروف بن ابی حنیف نقل کرده اند و شجر کلامه اعلم که مقدمه پس از مرگ او
 این بختان بخت پرست و طریقه محققان صوفیه و غریبه نیست که طریقه حضرت
 دهمه اشنا عشر علیهم السلام و خلق سنین وین چیز یکم عبت شیخ بخت
 کی بخت میزد درین بخت نیست و آنرا اهل خود و بختی انجامت
 و بختی بخت طریقی و دهمه شمس معلوم است و درین طریقت
 و صفیان ثوری و اصحاب او که درین حضرت امام جعفر علیه السلام چون خلف
 بنی عباس میجو گشتند از قیاب در پی پیغمبر از زمان را علیه السلام و بعد از
 خود مخفی و متوکلان مانده از حقیقت معلوم را در علم فقه بر حضرت امام جعفر
 علیه السلام

[illegible]

وادی که کشتان و طاعت مطهر از درگاه ایشان کمال شایسته آید
 بنا و کانه است اعلم که در این راه است بشیخ خوان مقتدای اعراف
 و پیشوای کمال طریقی تبارک و تعالی بن اولیای ایشان انوار کمال
 غلام علی اینست بزرگ است طیب الله روحه و این راه است بشیخ خوان دیکانه
 افاق و غوث الاعظم اتفاق و این مقتدای اهل تحقیق و فاضل اهل علم
 و ترمق العالم العارف و محقق و الیقین ایشان صبر و جوش است شهر
 مقتدای اعظم قدر الله روحه و این راه است بشیخ خوان طاهر و صفت
 عاشقان و پیشوای در هر لکان العالم المجتهد المتقین است رفته الله اشباح
 انفراینی است زراته مرقد و این راه است بشیخ خوان قطب فک و است
 و در هر پاره است بشیخ اکبر تبحر رشید لیسبه از روی است طیب الله مضجعه
 این راه است بشیخ خوان غوث بر کزیه و ان قدر پندیده است که این
 العارف بالله اسید المجاهد و حبیه است رفته الله و فضل است خیر
 و اکمل معین جامع علوم الفاضل و الباطن میر عبده اله برزخ ابدی است و
 این راه است در علم بطرز و طریقت یکا حضرت شاه قاسم انوار
 که این راه بود و در قطب الفاضل فی العالمین و زین الدین و اهل تحقیق
 زبده الالهیه و الدلین و الدخیر من افتخار در ان کماله غیبی منتاح
 ابریک خزان اسرار و لایبی شرق انوار غیبات افق از انظار
 ان کماله است سلطان لم یزل جوار کبر و حقیقه ذات کاشف و فایق
 طراز و صفات حضرت شیخ صفر الدین اردبیلی باشند که و دیگران
 القادر

الکتاب اتفاق سلطان ایشان فی افاق ایشان اهل خلد و دوشان راه است
 بشیخ خوان مجتهد کماله است که در نظر اندر سبب میر سید علی احمد است و این
 زبده بشیخ خوان نظام الدین و الدین شیخ عبده الزکوة سنان است و این
 زبده بشیخ خوان نور الدین و الدین شیخ عبده الزکوة سنان است و این راه است
 بشیخ خوان احمد کماله است و این راه است بشیخ خوان رضی الدین علی کماله
 و این راه است بشیخ خوان محمد الدین بعد از کماله است و این راه است بشیخ
 شیخ محمد الدین کبری است و این راه است بشیخ خوان سرب لیسبه است و این
 این بشیخ خوان ابر التاجیب سرور دکان است و این راه است بشیخ خوان
 طراف است که بشیخ محمد سرور دکان شهر بزمیه و این راه است بشیخ خوان احمد دینور است
 و این راه است بشیخ العظیم العظیم جنبه بعد از کماله و دیگر بشیخ خوان ابریک است و
 این راه است بشیخ خوان ابریک است که کماله است و این راه است بشیخ خوان
 ابریک است و این راه است بشیخ خوان ابریک است که کماله است و این راه است
 انب بشیخ جنبه بعد از کماله است و این راه است بشیخ خوان سرب سقلا است
 و این راه است بشیخ خوان معروف کفر است و این راه است بشیخ خوان
 و پیشوای خوشنویس هر عالم سلطان الدوب و بران آفتاب من الله تعالی
 سلطان ابریک علی ابن سر الرضا است علیه الف الف تحیه و الشکر و الصلوة و السلام
 و این راه است بشیخ خوان حضرت امام موسی کاظم و این راه است بشیخ
 علامه زکوة حضرت امام جعفر صادق و این راه است بشیخ خوان کماله
 حضرت امام جعفر صادق و این راه است بشیخ خوان علامه زکوة حضرت امام جعفر صادق

[illegible]

عالم و خراج من کتب بعد از
ایکادمه

مطهره

۷۱
 و مصلحتان عالم بآوردن این نظام متحرک گشته و مرتبه رسیده که عوالم بر فزونی و تنوع
 نموده اند و خدایم کسبایشان بر روز و جمیع مطالعات فرموده اند و ایم و دین و امر و بیعت
 ایشان قائم و قوام ملک و تمدن و روابط و معیشت ایشان غنیمت باشد از آن باب که
 و صدها نشانیان صفه در دهنه بحر است ان نشانه جبر و دست ایشان بر
 سر کشتگان جاکه سدهای و منزهان قبیح ملک و فزونی پدیدان زند و پوش و حجاب
 صاحبش خرقه پوشان خانه و قفس جاده و نشان زمکا و کس و ع
 شان بآوردن و میران بسپاه شاعر قمر و ملک طبع که از روی سلطان
 کوته از احترام سلطان نشورند ایشان دلق پوش گاه حایاتی بزرگوار
 جم و وفایان و قیصرند امروز از بیم جهان چشم خورشید فرو رفته اند
 بفرودستن نکرند منکر چشم خورشید را برهنه کان نفوذ و عزت تر از
 دیر سوزن لعل شربت را به و کنه ام از فروخت حقا که این کرده بیکدیگر
 و جمیع علمای که بحقیقه علم رسیده و مصداق ایمان یا خشنو الله
 مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءِ وَ عَلَمَاءُ اُمَّتِي كَاَنْبِیَاءِ
 بنی اسرائیل گردیده اند منکر این طریقه حقه نبوده اند بلکه بر عیب
 و تحریف ویران نموده اند چنانچه کس بعضی از ایشان مرقوم بعضی دیگر از
 جهت طلب کلام و کز فتن چنانچه بر دست جمع مغفرت پس انداخت
 و احادیث و سیرت را حقه که در این رساله منکر شرح از دهنه آنها
 ظاهر شرح طریقه ایشان همه موافق کتاب و سنت است و چیز نیست
 و جهت و خلف کتاب و سنت باشد و آنچه در انوله و زبان جمع جاری

و مشهور شده و خبر او دروغ است بجز آنکه فذکر فان الذکر شیء
 المؤمنین لیخرجهم از کلمات و احادیث و کلام اکابر رضوان الله علیهم
 کرده که تا آنکه جبهه مستبسی باشد جبهه برادران این و گمان علم یقین اگر
 غولان شبیهان صفت با شکران طرق طریقه حقیقت خواهند یافت و شبیه
 و همان راه زندان نمایند بقتضای جبهه مستبسی و بپایان رسیدن بران این همه
 ان نفوس شقاوت این در کمره دهر و در کمره کشتن راسه فواید تا
 از کار نرفتاده راه صراط مستقیم حضرت میرزا محمد باقر صاحب تفسیر و علم الله
 و جبین جوانه و ولد با نهنه و از حضرت شبیه با وج یقین بر آید
 ان هدی تذکره من شاء ذکره و ما یدکره و ان شاء الله
 ان یشاء الله هو اهل التقوی و اهل المغفره
 یضیل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضیل به
 الا الفاسیقین

تمهید است که ائمه بران المراضین و کجه است علی التمام و اقصا
 رسول خیر الانام و علی الله الهیة العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سید المرسلین
 و آله الطاهرین
 و علیهم السلام
 و بعد

مقصود بکتابخانه مسجد اعظم



